

آشکار کردن جنبه های حقیقی نهفته در کتب مذهبی
و چند مقاله دیگر
(چاپ اول)

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ انتشار: ۱۳۸۷/۰۷/۰۴ (۲۵/۰۹/۲۰۰۸ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

melh9000@yadoo.com و melh9000@comhem.se , melh9000@tele2.se

فهرست

صفحه	عنوان ضمائم:
	<u>کتاب «عهد عتیق» یعنی تورات</u>
۳	۱- بخش هایی از «سفر پیدایش»
۲۰	۲- بخش هایی از «سفر خروج»
۲۲	۳- بخش هایی از «سفر لاویان»
۴۱	۴- بخش هایی از «سفر اعداد»
۴۴	۵- بخش هایی از «سفر تثنیه»
۵۴	۶- کتاب اول پادشاهان

کتاب «عهد عتیق» یعنی تورات

سفر پیدایش

باب اوّل

۱ در ابتداء خدا آسمانها و زمین را آفرید. ۲ و زمین تهی و بائر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت. ۳ و خدا گفت روشنائی بشود و روشنائی شد. ۴ و خدا روشنائی را دید که نیکوست و خدا روشنائی را از تاریکی جدا ساخت. ۵ و خدا روشنائی را روز نامید و تاریکی را شب نامید و شام بود و صبح بود روزی اوّل. ۶ و خدا گفت فلکی باشد در میان آبها و آبها را از آبها جدا کند. ۷ و خدا فلک را بساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد و چنین شد. ۸ و خدا فلک را آسمان نامید و شام بود و صبح بود روزی دوّم. ۹ و خدا گفت آبهای زیر آسمان در یکجا جمع شود و خشکی ظاهر گردد و چنین شد. ۱۰ و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها را دریا نامید و خدا دید که نیکو است. ۱۱ و خدا گفت زمین نباتات برویاند علفیکه تخم بیاورد و درخت میوه که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد بر روی زمین و چنین شد. ۱۲ و زمین نباتات را رویانید علفیکه موافق جنس خود تخم آورد و درخت میوه داریکه تخمش در آن موافق جنس خود باشد و خدا دید که نیکوست. ۱۳ و شام بود و صبح بود روزی سیّم. ۱۴ و خدا گفت نیرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و برای آیات و زمانها و روزها و سالها باشند. ۱۵ و نیرها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنائی دهند و چنین شد. ۱۶ و خدا دو نیر بزرگ ساخت نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب و ستارگان را. ۱۷ و خدا آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنائی دهند. ۱۸ و تا سلطنت نمایند بر روز و بر شب و روشنائی را از تاریکی جدا کنند و خدا دید که نیکوست. ۱۹ و شام بود و صبح بود روزی چهارم. ۲۰ و خدا گفت آبها به انبوه جانوران پر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند. ۲۱ پس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنده را که آبها از آنها موافق اجناس آنها پر شد و همه پرندگان بالدار را باجناس آنها و خدا دید که نیکوست. ۲۲ و خدا آنها را برکت داده گفت بارور و کثیر شوید و آبهای دریا را پر سازید و پرندگان در زمین کثیر بشوند. ۲۳ و شام بود و صبح بود روزی پنجم. ۲۴ و خدا گفت زمین جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد بهایم و حشرات و حیوانات زمین به اجناس آنها و چنین شد. ۲۵ پس خدا حیوانات زمین را باجناس آنها بساخت و بهایمرا

باجناس آنها و همه حشرات زمین را باجناس آنها و خدا دید که نیکوست. ۲۶ و خدا گفت آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین میخزند حکومت نماید. ۲۷ پس خدا آدم را بصورت خود آفرید او را بصورت خدا آفرید ایشانرا نر و ماده آفرید. ۲۸ و خدا ایشانرا برکت داد و خدا بدیشان گفت بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمائید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین میخزند حکومت کنید. ۲۹ و خدا گفت همانا همه علفهای تخم داری که بر روی تمام زمین است و همه درختهایی که در آنها میوه درخت تخم دار است به شما دادم تا برای شما خوراک باشد. ۳۰ و به همه حیوانات زمین و به همه پرندگان آسمان و به همه حشرات زمین که در آنها حیات است هر علف سبز را برای خوراک دادم و چنین شد. ۳۱ و خدا هر چه ساخته بود دید و همانا بسیار نیکو بود و شام بود و صبح بود روز ششم.

باب دَوِّیم

۱ و آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد. ۲ و در روز هفتم خدا از همه کار خود که ساخته بود فارغ شد و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود آرامی گرفت. ۳ پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آنرا تقدیس نمود زیرا که در آن آرام گرفت از همه کار خود که خدا آفرید و ساخت. ۴ این است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها در روزیکه یَهُوَه خدا زمین و آسمانها را بساخت. ۵ و هیچ نهال صحرا هنوز در زمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز نروئیده بود زیرا خداوند خدا باران بر زمین نبارانیده بود و آدمی نبود که کار زمین را بکند. ۶ و مه از زمین برآمده تمام روی زمین را سیراب میکرد. ۷ خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد. ۸ و خداوند خدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت. ۹ و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوشخوراک را از زمین رویانید و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را. ۱۰ و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند و از آنجا منقسم گشته چهار شعبه شد. ۱۱ نام اول فیشون است که تمام زمین حویله را که در آنجا طلاست احاطه میکند. ۱۲ و طلای آنزمین نیکوست و در آنجا مروارید و سنگ جزع است. ۱۳ و نام نهر دوم جیحون که تمام زمین کوش را احاطه میکند. ۱۴ و نام نهر سیّم حدّقل که بطرف شرقی اشور جاریست و نهر چهارم فرات. ۱۵ پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آنرا بکند و آنرا محافظت نماید. ۱۶ و خداوند

خدا آدم را امر فرموده گفت از همه درختان باغ بی ممانعت بخور. ۱۷ اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد. ۱۸ و خداوند خدا گفت خوب نیست که آدم تنها باشد پس برایش معاونی موافق وی بسازم. ۱۹ و خداوند خدا هر حیوان صحرا و هر پرنده آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا به بیند که چه نام خواهد نهاد و آنچه آدم هر ذی حیات را خواهد همان نام او شد. ۲۰ پس آدم همه بهایم و پرندگان آسمان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد. ۲۱ و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخت و یکی از دندهایشرا گرفت و گوشت در جایش پُر کرد. ۲۲ و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و ویرا بنزد آدم آورد. ۲۳ و آدم گفت همانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم از این سبب نساء نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد. ۲۴ از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود. ۲۵ و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند.

باب سیّم

۱ و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود و بزنی گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید. ۲ زن بمار گفت از میوه درختان باغ میخوریم. ۳ لکن از میوه درختیکه در وسط باغ است خدا گفت از آن نخورید و آنرا لمس مکنید مبادا بمیرید. ۴ مار بزنی گفت هر آینه نخواهید مرد. ۵ بلکه خدا می داند در روزیکه از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود. ۶ و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا پس از میوه اش گرفته بخورد و بشوهر خود نیز داد و او خورد. ۷ آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند پس برگهای انجیر بهم دوخته سترها برای خویشان ساختند. ۸ و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ میخرامید و آدم و زنش خویشان را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند. ۹ و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت کجا هستی. ۱۰ گفت چون آواز ترا در باغ شنیدم ترسان گشتم زیرا که عریانم پس خود را پنهان کردم. ۱۱ گفت که ترا آگاهانید که عریانی آیا از آن درختی که ترا قدغن کردم که از آن نخوری خوردی. ۱۲ آدم گفت این زنیکه قرین من ساختی وی از میوه درخت بمن داد که خوردم. ۱۳ پس خداوند خدا بزنی گفت این چه کار است که کردی زن گفت مار مرا اغوا نمود که خوردم. ۱۴ پس خداوند خدا بمار گفت چونکه این کار کردی از جمیع

بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعونتر هستی بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد. ۱۵ و عداوت در میان تو و زن و در میان ذریت تو و ذریت وی میگذارم او سرترا خواهد کوبید و تو پاشنه ویرا خواهی کوبید. ۱۶ و بزنی گفت الم و حمل ترا بسیار افزون گردانم با الم فرزندان خواهی زائید و اشتیاق تو بشوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد. ۱۷ و بآدم گفت چونکه سخن زوجه ات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن نخوری پس بسبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد. ۱۸ خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه‌های صحرا را خواهی خورد. ۱۹ و بعرق پیشانیت نان خواهی خورد تا حینیکه بخاک راجع گردی که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و بخاک خواهی برگشت. ۲۰ و آدم زن خود را حوا نام نهاد زیرا که او مادر جمیع زندگانست. ۲۱ و خداوند خدا رختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشانرا پوشاند. ۲۲ و خداوند خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا بآبد زنده ماند. ۲۳ پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینرا که از آن گرفته شده بود بکند. ۲۴ پس آدم را بیرون کرد و بطرف شرقی باغ عدن کروییانرا مسکن داد و شمشیر آتشباریرا که بهر سو گردش میکرد تا طریق درخت حیاترا محافظت کند.

باب چهارم

۱ و آدم زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده قائن را زائید و گفت مردی از یهوه حاصل نمودم. ۲ و بار دیگر برادر او هابیل را زائید و هابیل گله بان بود و قائن کار کن زمین بود. ۳ و بعد از مرور ایام واقع شد که قاین هدیه از محصول زمین برای خداوند آورد. ۴ و هابیل نیز از نخست زادگان گله خویش و پیه آنها هدیه آورد و خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت. ۵ اما قائن و هدیه او را منظور نداشت پس خشم قائن بشدت افروخته شده سر خود را بزیر افکند. ۶ آنگاه خداوند بقائن گفت چرا خشمناک شدی و چرا سر خود را بزیر افکندی. ۷ اگر نیکوئی میکردی آیا مقبول نمیشدی و اگر نیکوئی نکردی گناه برادر در کمین است و اشتیاق تو دارد اما تو بر وی مسلط شوی. ۸ و قائن با برادر خود هابیل سخن گفت و واقع شد چون در صحرا بودند قائن بر برادر خود هابیل برخاسته او را کشت. ۹ پس خداوند بقائن گفت برادرت هابیل کجاست گفت نمیدانم مگر پاسبان برادرم هستم. ۱۰ گفت چه کرده، خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی آورد. ۱۱ و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان خود را باز کرد تا خون برادر ترا از دستت فرو برد. ۱۲ هر گاه کار زمین کنی همانا قوت

خود را دیگر بتو ندهد و پریشان و آواره در جهان خواهی بود. ۱۳ قائن به خداوند گفت عقوبتم از تحمّل زیاده است. ۱۴ اینک مرا امروز بر روی زمین مطرود ساختی و از روی تو پنهان خواهم بود و پریشان و آواره در جهان خواهم بود و واقع میشود هر که مرا یابد مرا خواهد کشت. ۱۵ خداوند بوی گفت پس هر که قائن را بکشد هفت چندان انتقام گرفته شود و خداوند بقائن نشانی داد که هر که او را یابد ویرا نکشد. ۱۶ پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت و در زمین نود بطرف شرقی عدن ساکن شد. ۱۷ و قائن زوجه خود را شناخت پس حامله شده خونخ را زائید و شهری بنا میکرد و آن شهر را باسم پسر خود خونخ نام نهاد. ۱۸ و برای خونخ عیراد متولد شد و عیراد مَحْوِیَائِیل را آورد و مَحْوِیَائِیل متوشائیل را آورد و متوشائیل لَمک را آورد. ۱۹ و لَمک دو زن برای خود گرفت یکی را عاده نام بود و دیگری را ظلّه. ۲۰ و عاده یابال را زائید وی پدر خیمه نشینان و صاحبان مواشی بود. ۲۱ و نام برادرش یوبال بود وی پدر همه نوازندگان بریط و نی بود. ۲۲ و ظلّه نیز توبل قائن را زائید که صانع هر آلت مس و آهن بود و خواهر توبل قائن نعمه بود. ۲۳ و لَمک بزنان خود گفت ای عاده و ظلّه قول مرا بشنوید، ای زنان لَمک سخن مرا گوش گیرید، زیرا مردیرا کشتم بسبب جراحت خود، و جوانیرا بسبب ضرب خویش. ۲۴ اگر برای قائن هفت چندان انتقام گرفته شود، هر آینه برای لَمک هفتاد و هفت چندان. ۲۵ پس آدم بار دیگر زن خود را شناخت و او پسری بزاد و او را شیث نام نهاد زیرا گفت خدا نسلی دیگر بمن قرار داد بعوض هاییل که قائن او را کُشت. ۲۶ و برای شیث نیز پسری متولد شد و او را انوش نامید در آنوقت بخواندن اسم یهوه شروع کردند.

باب پنجم

۱ اینست کتاب پیدایش آدم در روزیکه خدا آدم را آفرید، به شبیه خدا او را ساخت. ۲ نر و ماده ایشانرا آفرید و ایشانرا برکت داد و ایشانرا آدم نام نهاد در روز آفرینش ایشان. ۳ و آدم صد و سی سال بزیست پس پسری به شبیه و بصورت خود آورد و او را شیث نامید. ۴ و ایام آدم بعد از آوردن شیث هشت صد سال بود و پسران و دختران آورد. ۵ پس تمام ایام آدم که زیست نهصد و سی سال بود که مرد. ۶ و شیث صد و پنج سال بزیست و انوش را آورد. ۷ و شیث بعد از آوردن انوش هشت صد و هفت سال بزیست و پسران و دختران آورد. ۸ و جمله ایام شیث نهصد و دوازده سال بود که مرد. ۹ و انوش نود سال بزیست و قینانرا آورد. ۱۰ و انوش بعد از آوردن قینان هشتصد و پانزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۱ پس جمله ایام انوش نهصد و پنج سال بود که مرد. ۱۲ و قینان هفتاد سال بزیست و مهلکئیل را

آورد. ۱۳ و قینان بعد از آوردن مهللئیل هشتصد و چهل سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۴ و تمامی ایام قینان نهصد و ده سال بود که مرد. ۱۵ و مهللئیل شصت و پنج سال بزیست و یارد را آورد. ۱۶ و مهللئیل بعد از آوردن یارد هشت صد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۷ پس همه ایام مهللئیل هشت صد و نود و پنج سال بود که مرد. ۱۸ و یارد صد و شصت و دو سال بزیست و خنوخ را آورد. ۱۹ و یارد بعد از آوردن خنوخ هشت صد سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۰ و تمامی ایام یارد نهصد و شصت و دو سال بود که مرد. ۲۱ و خنوخ شصت و پنج سال بزیست و متوشالغ را آورد. ۲۲ و خنوخ بعد از آوردن متوشالغ سیصد سال با خدا راه میرفت و پسران و دختران آورد. ۲۳ و همه ایام خنوخ سیصد و شصت و پنجسال بود. ۲۴ و خنوخ با خدا راه میرفت و نایاب شد زیرا خدا او را بر گرفت. ۲۵ و متوشالغ صد و هشتاد و هفت سال بزیست و لمک را آورد. ۲۶ و متوشالغ بعد از آوردن لمک هفت صد و هشتاد و دو سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۷ پس جمله ایام متوشالغ نهصد و شصت و نه سال بود که مرد. ۲۸ و لمک صد و هشتاد و دو سال بزیست و پسری آورد. ۲۹ و ویرا نوح نام نهاده گفت این ما را تسلی خواهد داد از اعمال ما و از محنت دستهای ما از زمینی که خداوند آنرا ملعون کرد. ۳۰ و لمک بعد از آوردن نوح پانصد و نود و پنجسال زندگی کرد و پسران و دختران آورد. ۳۱ پس تمام ایام لمک هفتصد و هفتاد و هفت سال بود که مرد. ۳۲ و نوح پانصد ساله بود پس نوح سام و حام و یافث را آورد.

باب ششم

۱ و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند بزیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردیدند. ۲ پسران خدا دختران آدمیانرا دیدند که نیکو منظرند و از هر کدام که خواستند زنان برای خویشتن میگرفتند. ۳ و خداوند گفت روح من در انسان دائماً داوری نخواهد کرد زیرا که او نیز بشر است لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود. ۴ و در آن ایام مردان تنومند در زمین بودند و بعد از هنگامی که پسران خدا بدختران آدمیان درآمدند و آنها برای ایشان اولاد زائیدند ایشان جبارانی بودند که در زمان سلف مردان نامور شدند. ۵ و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است و هر تصور از خیالهای دل وی دائماً محض شرارتست. ۶ و خداوند پشیمان شد که انسانرا بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت. ۷ و خداوند گفت انسانرا که آفریده ام از روی زمین محو سازم انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را چونکه متأسف شدم از ساختن ایشان. ۸ اما نوح در نظر خداوند

التفات یافت. ۹ اینست پیدایش نوح، نوح مردی عادل بود و در عصر خود کامل و نوح با خداوند راه میرفت. ۱۰ و نوح سه پسر آورد سام و حام و یافث. ۱۱ و زمین نیز بنظر خدا فاسد گردیده و زمین از ظلم پر شده بود. ۱۲ و خدا زمین را دید که اینک فاسد شده است زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند. ۱۳ و خدا بنوح گفت انتهای تمامی بشر بحضورم رسیده است زیرا که زمین بسبب ایشان پر از ظلم شده است و اینک من ایشانرا با زمین هلاک خواهم ساخت. ۱۴ پس برای خود کشتی از چوب کوفر بساز و حجرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را بقییر بیندا. ۱۵ و آنرا بدین ترکیب بساز که طول کشتی سیصد ذراع باشد و عرضش پنجاه ذراع و ارتفاع آن سی ذراع ۱۶ و روشنی برای کشتی بساز و آنرا بذراعی از بالا تمام کن و در کشتی را در جنب آن بگذار و طبقات تحتانی و وسطی و فوقانی بساز. ۱۷ زیرا اینک من طوفان آب را بر زمین میآورم تا هر جسدی را که روح حیات در آن باشد از زیر آسمان هلاک گردانم و هر چه بر زمین است خواهد مرد. ۱۸ لکن عهد خود را با تو استور می سازم و بکشتی در خواهی آمد تو و پسرانت و زوجه ات و ازواج پسرانت با تو. ۱۹ و از جمیع حیوانات از هر ذی جسدی جفتی از همه بکشتی درخواهی آورد تا با خویشان زنده نگاه داری نر و ماده باشند. ۲۰ از پرندگان باجناس آنها و از بهایم باجناس آنها و از همه حشرات زمین باجناس آنها دو دو از همه نزد تو آیند تا زنده نگاه داری. ۲۱ و از هر آذوقه که خورده شود بگیر و نزد خود ذخیره نما تا برای تو و آنها خوراک باشد. ۲۲ پس نوح چنین کرد و بهر چه خدا او را امر فرمود عمل نمود.

باب هفتم

۱ و خداوند به نوح گفت تو و تمامی اهل خانه ات بکشتی درآئید زیرا ترا در این عصر بحضور خود عادل دیدم. ۲ و از همه بهایم پاک هفت هفت نر و ماده با خود بگیر و از بهایم ناپاک دو دو نر و ماده. ۳ و از پرندگان آسمان نیز هفت هفت نر و ماده را تا نسلی بر روی تمام زمین نگاه داری. ۴ زیرا که من بعد از هفت روز دیگر چهل روز و چهل شب باران میبارانم و هر موجودی را که ساخته ام از روی زمین محو میسازم. ۵ پس نوح موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود عمل نمود. ۶ و نوح ششصد ساله بود چون طوفان آب بر زمین آمد. ۷ و نوح و پسرانش و زنش و زنان پسرانش با وی از آب طوفان بکشتی در آمدند. ۸ از بهایم پاک و از بهایم ناپاک و از پرندگان و از همه حشرات زمین. ۹ دو دو نر و ماده نزد نوح بکشتی در آمدند چنانکه خدا نوحرا امر کرده بود. ۱۰ و واقع شد بعد از هفت روز که

آب طوفان بر زمین آمد. ۱۱ و در سال ششصد از زندگانی نوح در روز هفدهم از ماه دوم در همان روز جمیع چشمه های لَجَّة عظیم شکافته شد و روزهای آسمان گشوده. ۱۲ و باران چهل روز و چهل شب بر روی زمین میبارید. ۱۳ در همان روز نوح و پسرانش سام و حام و یافث و زوجه نوح و سه زوجه پسرانش با ایشان داخل کشتی شدند. ۱۴ ایشان و همه حیوانات باجناس آنها و همه بهایم باجناس آنها و همه حشراتیکه بر زمین میخزند باجناس آنها و همه پرندگان باجناس آنها همه مرغان و همه بالداران. ۱۵ دو دو از هر ذی جسدی که روح حیات دارد نزد نوح بکشتی در آمدند. ۱۶ و آنهائیکه آمدند نر و ماده از هر ذی جسد آمدند چنانکه خدا ویرا امر فرموده بود و خداوند در را از عقب او بست. ۱۷ و طوفان چهل روز بر زمین میآمد و آب همی افزود و کشتیرا برداشت که از زمین بلند شد. ۱۸ و آب غلبه یافته بر زمین همی افزود و کشتی بر سطح آب میرفت. ۱۹ و آب بر زمین زیاد و زیاد غلبه یافت تا آنکه همه کوههای بلند که زیر تمامی آسمانها بود مستور شد. ۲۰ پانزده ذراع بالاتر آب غلبه یافت و کوهها مستور گردید. ۲۱ و هر ذی جسدی که بر زمین حرکت میکرد از پرندگان و بهایم و حیوانات و کل حشرات خزنده بر زمین و جمیع آدمیان مردند. ۲۲ هر که دم روح حیات در بینی او بود از هر که در خشکی بود مرد. ۲۳ و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود از آدمیان و بهایم و حشرات و پرندگان آسمان پس از زمین محو شدند و نوح با آنچه همراه وی در کشتی بود فقط باقی ماند. ۲۴ و آب بر زمین صدوپنجاه روز غلبه می یافت.

باب هشتم

۱ و خدا نوح و همه حیوانات و همه بهایمی را که با وی در کشتی بودند بیاد آورد و خدا بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید. ۲ و چشمه های لَجَّه و روزهای آسمان بسته شد و باران از آسمان باز ایستاد. ۳ و آب رفته رفته از روی زمین برگشت و بعد از انقضای صد و پنجاه روز آب کم شد. ۴ و روز هفتم از ماه هفتم کشتی بر کوههای اراراط قرار گرفت. ۵ و تا ماه دهم آب رفته رفته کمتر میشد و در روز اول از ماه دهم قله های کوهها ظاهر گردید. ۶ و واقع شد بعد از چهل روز که نوح دریچه کشتی را که ساخته بود باز کرد. ۷ و زغرا رها کرد، او بیرون رفته در تردّد می بود تا آب از زمین خشک شد. ۸ پس کبوتر را از نزد خود رها کرد تا به بیند که آیا آب از روی زمین گمشده است. ۹ اما کبوتر چون نشیمنی برای کف پای خود نیافت زیرا که آب در تمام روی زمین بود نزد وی بکشتی برگشت پس دست خود را دراز کرد و آنرا گرفته نزد خود بکشتی درآورد. ۱۰ و هفت روز دیگر نیز درنگ کرده

باز کبوتر را از کشتی رها کرد. ۱۱ و در وقت عصر کبوتر نزد وی برگشت و اینک برگ زیتون تازه در منقار ویست پس نوح دانست که آب از روی زمین کمشده است. ۱۲ و هفت روز دیگر نیز توقف نموده کبوتر را رها کرد و او دیگر نزد وی برگشت. ۱۳ و در سال ششصد و یکم در روز اول از ماه اول آب از روی زمین خشک شد پس نوح پوشش کشتی را برداشته نگریست و اینک روی زمین خشک بود. ۱۴ و در روز بیست و هفتم از ماه دوم زمین خشک شد. ۱۵ آنگاه خدا نوحرا مخاطب ساخته گفت. ۱۶ از کشتی بیرون شو تو و زوجه ات و پسرانت و ازواج پسرانت باتو. ۱۷ و همه حیواناترا که نزد خود داری هر ذی جسدی را از پرندگان و بهایم و کلّ حشرات خزنده بر زمین با خود بیرون آور تا بر زمین منتشر شده در جهان بارور و کثیر شوند. ۱۸ پس نوح و پسران او و زنش و زنان پسرانش با وی بیرون آمدند. ۱۹ و همه حیوانات و همه حشرات و همه پرندگان و هر چه بر زمین حرکت میکند باجناس آنها از کشتی بدر شدند. ۲۰ و نوح مذبحی برای خداوند بنا کرد و از هر بهیمه پاک و از هر پرنده پاک گرفته قربانیهای سوختنی بر مذبح گذرانید. ۲۱ و خداوند بوی خوش بوئید و خداوند در دل خود گفت بعد از این دیگر زمین را بسبب انسان لعنت نکنم زیرا که خیال دل انسان از طفولیت بد است و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکنم چنانکه کردم. ۲۲ مادامیکه جهان باقیست زرع و حصاد و سرما و کرما و زمستان و تابستان و روز و شب موقوف نخواهد شد.

باب نهم

۱ و خدا نوح و پسرانشرا برکت داده بدیشان گفت بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید. ۲ و خوف شما و هیبت شما بر همه حیوانات زمین و بر همه پرندگان آسمان و بر هر چه بر زمین میخزد و بر همه ماهیان دریا خواهد بود بدست شما تسلیم شده اند. ۳ و هر جنبه که زندگی دارد برای شما طعام باشد همه را چون علف سبز بشما دادم. ۴ مگر گوشت را با جانش که خون او باشد نخورید. ۵ و هرآینه انتقام خون شما را برای جان شما خواهم گرفت از دست هر حیوان آنرا خواهم گرفت و از دست انسان انتقام جان انسانرا از دست برادرش خواهم گرفت. ۶ هر که خون انسان ریزد خون وی بدست انسان ریخته شود زیرا خدا انسانرا بصورت خود ساخت. ۷ و شما بارور و کثیر شوید و در زمین منتشر شده در آن بیفزائید. ۸ و خدا نوح و پسرانشرا با وی خطاب کرده گفت. ۹ اینک من عهد خود را با شما و بعد از شما با ذریت شما استوار سازم. ۱۰ و با همه جانورانیکه با شما باشند از پرندگان و بهایم و همه حیوانات زمین با شما با هر چه از کشتی بیرون آمد حتی جمیع حیوانات زمین. ۱۱ عهد

خود را با شما استوار می گردانم که بار دیگر هر ذی جَسَد از آب طوفان هلاک نشود و طوفان بعد از این نباشد تا زمین را خراب کند. ۱۲ و خدا گفت اینست نشان عهدیکه من میبندم در میان خود و شما و همه جانورانیکه با شما باشند نسلاً بعد نسل تا بآید. ۱۳ قوس خود را در ابر میگذارم و نشان آن عهدیکه در میان من و جهانست خواهد بود. ۱۴ و هنگامیکه ابر را بالای زمین گسترانم و قوس در ابر ظاهر شود. ۱۵ آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همه جانوران ذی جسدی باشد بیاد خواهم آورد و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی جسدی را هلاک کند. ۱۶ و قوس در ابر خواهد بود و آنرا خواهم نگریست تا بیاد آورم آن عهد جاودانیرا که در میان خدا و همه جانورانست از هر ذی جسدیکه بر زمین است. ۱۷ و خدا بنوح گفت اینست نشان عهدیکه استوار ساختم در میان خود و هر ذی جسدیکه بر زمین است. ۱۸ و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند سام و حام و بافت بودند و حام پدر کنعان است. ۱۹ اینانند سه پسر نوح و ازیشان تمامی جهان منشعب شد. ۲۰ و نوح بفلاحه زمین شروع کرد و تاکستانی غرس نمود. ۲۱ و شراب نوشیده مست شد و در خیمه خود عریان گردید. ۲۲ و حام پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد. ۲۳ و سام و یافت ردا را گرفته بر کتف خود انداختند و پس پس رفته برهنگی پدر خود را پوشانیدند و روی ایشان باز پس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند. ۲۴ و نوح از مستی خود بهوش آمده دریافت که پسر کهترش با وی چه کرده بود. ۲۵ پس گفت کنعان ملعون باد برادران خود را بنده بندگان باشد. ۲۶ و گفت متبارک باد یهوه خدای سام و کنعان بنده او باشد. ۲۷ خدا یافت را وسعت دهد و در خیمه های سام ساکن شود و کنعان بنده او باشد. ۲۸ و نوح بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال زندگانی کرد. ۲۹ پس جمله ایام نوح نهصد و پنجاه سال بود که مرد.

باب دهم

۱ اینست پیدایش پسران نوح سام و حام و یافت و از ایشان بعد از طوفان پسران متولد شدند. ۲ پسران یافت جومر و ماجوج و مادای و باوان و توبال و ماشک و تیراس. ۳ و پسران جومر آشکناز و ریفات و توجرمه. ۴ و پسران یوان آلیشه و ترشیش و کتیم و دودانیم. ۵ از اینان جزایر امته منشعب شدند در اراضی خود هر یکی موافق زبان و قبیله اش در امتهای خویش. ۶ و پسران حام کوش و مصرایم و فوط و کنعان. ۷ و پسران کوش سبّا و حویله و سبته و رعمه و سبتکا و پسران رعمه شبا و ددان. ۸ و کوش نمرود را آورد او بجبار شدن در جهان شروع کرد. ۹ وی در حضور خداوند صیادی جبار بود از این جهت میگویند مثل نمرود صیاد

جبار در حضور خداوند. ۱۰ و ابتدای مملکت وی بابل بود و آرک و اکد و کلنه در زمین شِنعار. ۱۱ از آن زمین آشور بیرون رفت، و نینوی و رَحوبوت و عیر و کالح را بنا نهاد. ۱۲ و ریسَن را در میان نینوی و کالح و آن شهری بزرگ بود. ۱۳ و مصرایم لُودیم و عَنامیم و هایبم و نَفتوحیم را آورد. ۱۴ و فَتْرُوسیم و کَسَلوحیم را که از ایشان فِلِسْطینیان پدید آمدند و کَفْتوریم را. ۱۵ و کنعان صیدون نخست زاده خود و حَت را آورد. ۱۶ و یبوسیان و اَمُوریان و جرجاشیان را. ۱۷ و حویان و عرقیان و سینیان را. ۱۸ و اروادیان و صماریان و حماتیان را و بعد از آن قبایل کنعانیان منشعب شدند. ۱۹ و سرحد کنعانیان از صیدون بسمت جرار تا عزه بود و بسمت سدوم و عموره و ادمه و صموئیم تا به لاشع. ۲۰ اینانند پسران حام بر حسب قبایل و زبانهای ایشان در اراضی و امتهای خود. ۲۱ و از سام که پدر جمیع بنی عابر و برادر یافث بزرگ بود از او نیز اولاد متولد شد. ۲۲ پسران سام عیلام و آشور و آرفکشاد و لُود و آرام. ۲۳ و پسران آرام عوص و حول و جاتر و ماش. ۲۴ و آرفکشاد شالح را آورد و شالح عابر را آورد. ۲۵ و عابر را دو پسر متولد شد یکی را فالج نام بود زیرا که در ایام وی زمین منقسم شد و نام برادرش یقطان. ۲۶ و یقطان الموداد و شالف و حصرموت و یارج را آورد. ۲۷ و هدورام و اوزال و دقله را. ۲۸ و عوبال و ایمائیل و شبا را. ۲۹ و اوفیر و حویله و یوباب را این همه پسران یقطان بودند. ۳۰ و مسکن ایشان از میشا بود بسمت سفاره که کوهی از کوههای شرقیست. ۳۱ اینانند پسران سام بر حسب قبایل و زبانهای ایشان در اراضی خود بر حسب امتهای خویش. ۳۲ اینانند قبایل پسران نوح بر حسب پیدایش ایشان در امتهای خود که از ایشان امتهای جهان بعد از طوفان منشعب شدند.

باب یازدهم

۱ و تمام جهانرا یک زبان و یک لغت بود. ۲ و واقع شد که چون از مشرق کوچ میکردند همواریی در زمین شِنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند. ۳ و بیکدیگر گفتند بیائید خشتها بسازیم و آنها را خوب بپزیم و ایشانرا آجر بجای سنگ بود و قیر بجای گچ. ۴ و گفتند بیائید شهری برای خود بنا نهیم و برجی را که سرش باآسمان برسد تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم. ۵ و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا میکردند ملاحظه نماید. ۶ و خداوند گفت همانا قوم یکیست و جمیع ایشانرا یک زبان و این کار را شروع کرده اند و الآن هیچ کاریکه قصد آن بکنند از ایشان ممتنع نخواهد شد. ۷ اکنون نازل شویم و زبان ایشانرا در آنجا مشوق سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند. ۸ پس خداوند ایشانرا از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ناندند. ۹ از

آن سبب آنجا را بابل نامیدند زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهانرا مشوق ساخت و خداوند ایشانرا از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود. ۱۰ اینست پیدایش سام چون سام صد ساله بود ارفکشاد را دو سال بعد از طوفان آورد. ۱۱ و سام بعد از آوردن ارفکشاد پانصد سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۲ و ارفکشاد بعد از آوردن شالغ چهارصد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۳ و ارفکشاد بعد از آوردن شالغ چهارصد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۴ و شالغ سی سال بزیست و عابر را آورد. ۱۵ و شالغ بعد از آوردن عابر چهارصد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۶ و عابر سی و چهار سال بزیست و فالج را آورد. ۱۷ و عابر بعد از آوردن فالج چهارصد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۸ و فالج سی سال بزیست و رعو را آورد. ۱۹ و فالج بعد از آوردن رعو دویست و نه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۰ و رعو سی و دو سال بزیست و سروج را آورد. ۲۱ و رعو بعد از آوردن سروج دویست و هفت سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۲ و سروج سی سال بزیست و ناحور را آورد. ۲۳ و سروج بعد از آوردن ناحور دویست سال بزیست و پسران و دختران آورد. ۲۴ و ناحور بیست و نه سال بزیست و تارحرا آورد. ۲۵ و ناحور بعد از آوردن تارح صد و نوزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۶ و تارح هفتاد سال بزیست و ابرام و ناحور و هاران را آورد. ۲۷ و اینست پیدایش تارح که تارح ابرام و ناحور و هارانرا آورد و هاران لوط را آورد. ۲۸ و هاران پیش پدر خود تارح در زادبوم خویش در اور کلدانیان بمرد. ۲۹ و ابرام و ناحور زنان برای خود گرفتند، زن ابرام را سارای نام بود و زن ناحور را ملگه نام بود دختر هاران پدر ملگه و پدر یسکه. ۳۰ اما سارای نازاد مانده ولدی نیاورد. ۳۱ پس تارح پسر خود ابرام و نواده خود لوط پسر هاران و عروس خود سارای زوجه پسرش ابرام را برداشته با ایشان از اور کلدانیان بیرون شدند تا بارض کنعان بروند و به حران رسیده در آنجا توقف نمودند. ۳۲ و مدت زندگانی تارح دویست و پنج سال بود و تارح در حران مرد.

باب دوازدهم

۱ و خداوند بابرام گفت از ولایت خود و از مولد خویش و از خانه پدر خود بسوی زمینی که بتو نشان دهم بیرون شو. ۲ و از تو امتی عظیم پیدا کنم و ترا برکت دهم و نام ترا بزرگ سازم و تو برکت خواهی بود. ۳ و برکت دهم بآنانکه ترا مبارک خوانند و لعنت کنم بآنکه ترا ملعون خوانند و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت. ۴ پس ابرام چنانکه خداوند بدو فرموده بود روانه شد و لوط همراه وی رفت و ابرام هفتاد و پنج ساله بود هنگامیکه از حران

بیرون آمد. ۵ و ابرام زن خود سارای و برادرزاده خود لوط و همه اموال اندوخته خود را با اشخاصی که در حران پیدا کرده بودند برداشته بعزیمت زمین کنعان بیرون شدند و بزمین کنعان داخل شدند. ۶ و ابرام در زمین میگشت تا مکان شکیم تا بلوستان موره و در آن وقت کنعانیان در آن زمین بودند. ۷ و خداوند بر ابرام ظاهر شده گفت بذیت تو این زمین را میبخشم و در آنجا مذبحی برای خداوند که بر وی ظاهر شد بنا نمود. ۸ پس از آنجا بکوهی که بشرقی بیت ئیل است کوچ کرده خیمه خود را برپا نمود و بیت ئیل بطرف غربی وعای بطرف شرقی آن بود و در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نمود و نام یهوه را خواند. ۹ و ابرام طی مراحل و منازل کرده بسمت جنوب کوچید. ۱۰ و قحطی در آن زمین شد و ابرام بمصر فرود آمد تا در آنجا بسر برد زیرا که قحط در زمین شدت میکرد. ۱۱ و واقع شد که چون نزدیک بورود مصر شد بزن خود سارای گفت اینک میدانم که تو زن نیکومنظر هستی. ۱۲ همانا چون اهل مصر ترا بینند گویند این زوجه اوست پس مرا بکشند و ترا زنده نگاه دارند. ۱۳ پس بگو که تو خواهر من هستی تا بخاطر تو برای من خیریت شود و جانم بسبب تو زنده ماند. ۱۴ و بمجرد ورود ابرام بمصر اهل مصر آن زن را دیدند که بسیار خوش منظر است. ۱۵ و امرای فرعون او را دیدند و او را در حضور فرعون ستودند پس ویرا بخانه فرعون درآوردند. ۱۶ و بخاطر وی با ابرام احسان نمود و او صاحب میشها و گاوان و حماران و غلامان و کنیزان و ماده الاغان و شتران شد. ۱۷ و خداوند فرعون و اهل خانه او را بسبب سارای زوجه ابرام به بلایای سخت مبتلا ساخت. ۱۸ و فرعون ابرام را خوانده گفت این چیست که بمن کردی چرا مرا خبر ندادی که او زوجه تست. ۱۹ چرا گفتی او خواهر منست که او را بزنی گرفتم و الان اینک زوجه تو او را برداشته روانه شو. ۲۰ آنگاه فرعون در خصوص وی کسان خود را امر فرمود تا او را با زوجه اش و تمام مایملکش روانه نمودند.

باب سیزدهم

۱ و ابرام با زن خود و تمام اموال خویش و لوط از مصر بجنوب آمدند. ۲ و ابرام از مواشی و نقره و طلا بسیار دولت مند بود. ۳ پس از جنوب طی منازل کرده ببیت ئیل آمد بدانجائیکه خیمه اش در ابتداء بود در میان بیت ئیل و عای. ۴ به مقام آن مذبحی که اول بنا نهاده بود و در آنجا ابرام نام یهوه را خواند. ۱۲ ابرام در زمین کنعان ماند و لوط در بلاد وادی ساکن شد و خیمه خود را تا سدوم نقل کرد. ۱۳ لکن مردمان سدوم بسیار شریر و بخداوند خطاکار بودند. ۱۴ و بعد از جدا شدن لوط از وی خداوند بابرام گفت اکنون تو چشمان خود را برافراز و از مکانیکه در آن هستی بسوی

شمال و جنوب و مشرق و مغرب بنگر. ۱۵ زیرا تمام این زمینرا که می بینی بتو و ذریت تو تا به ابد خواهم بخشید. ۱۶ و ذریت ترا مانند غبار زمین گردانم چنانکه اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد ذریت تو نیز شمرده شود. ۱۷ برخیز و در طول و عرض زمین گردش کن زیرا که آنرا بتو خواهم داد. ۱۸ و ابرام خیمه خود را نقل کرده روانه شد و در بلوطستان ممری که در حبرونست ساکن گردید و در آنجا مذبحی برای یهوه بنا نهاد.

باب شانزدهم

۱ و سارای زوجه ابرام برای وی فرزندی نیاورد و او را کنیزی مصری هاجر نام بود. ۲ پس سارای با ابرام گفت اینک خداوند مرا از زائیدن باز داشت پس بکنیز من درآی شاید از او بنا شوم و ابرام سخن سارای را قبول نمود.

۴ پس به هاجر در آمد و او حامله شد و چون دید که حامله است خاتونش بنظر وی حقیر شد. ۵ و سارای با ابرام گفت ظلم من بر تو باد من کنیز خود را باغوش تو دادم و چون آثار حمل در خود دید در نظر او حقیر شدم خداوند در میان من و تو داوری کند. ۶ ابرام به سارای گفت اینک کنیز تو بدست تو است آنچه پسند نظر تو باشد با وی بکن پس چون سارای با وی بنای سختی نهاد او را از نزد وی بگریخت. ۷ و فرشته خداوند او را نزد چشمه آب در بیابان یعنی چشمه که براه شور است یافت. ۸ و گفت ای هاجر کنیز سارای از کجا آمدی و کجا میروی گفت من از حضور خاتون خود سارای گریخته ام. ۹ فرشته خداوند بوی گفت نزد خاتون خود برگرد و زیر دست او مطیع شو.

۱۵ و هاجر از ابرام پسری زائید و ابرام پسر خود را که هاجر زائید اسمعیل نام نهاد. ۱۶ و ابرام هشتاد و شش ساله بود چون هاجر اسماعیل را برای ابرام بزاد.

باب بیستم

۱ پس ابراهیم از آنجا بسوی ارض جنوبی کوچ کرد و در میان قادش و شور ساکن شد و در جرار منزل گرفت. ۲ و ابراهیم در خصوص زن خود ساره گفت که او خواهر من است و ابی ملک ملک جرار فرستاده ساره را گرفت.

۱۰ و ابی ملک با ابراهیم گفت چه دیدی که این کار را کردی. ۱۱ ابراهیم گفت زیرا گمان بردم که خدا ترسی در این مکان نباشد و مرا بجهت زوجه ام خواهند کشت. ۱۲ و فی الواقع نیز او خواهر من است دختر پدرم اما نه دختر مادرم و زوجه من شد. ۱۳ و هنگامیکه خدا مرا از خانه پدرم آواره کرد او را گفتم احسانیکه بمن باید کرد اینست که هر جا برویم درباره من

بگوئی که او برادر من است. ۱۴ پس ابی ملک گوسفندان و گاوان و غلامان و کنیزان گرفته بابراهیم بخشید و زوجه اش ساره را بوی ردّ کرد. ۱۵ و ابی ملک گفت اینک زمین من پیش روی تست هر جا که پسند نظرت افتد ساکن شو. ۱۶ و بساره گفت اینک هزار مثقال نقره ببردت دادم همانا او برای تو پرده چشم است نزد همه کسانیکه با تو هستند و نزد همه دیگران پس انصاف تو داده شد. ۱۷ و ابراهیم نزد خدا دعا کرد و خدا ابی ملک و زوجه او و کنیزانش را شفا بخشید تا اولاد بهم رسانیدند. ۱۸ زیرا خداوند رحمهای تمام اهل بیت ایملک را بخاطر ساره زوجه ابراهیم بسته بود.

باب بیست و یکم

۱ و خداوند برحسب وعده خود از ساره تفقد نمود و خداوند آنچه بساره گفته بود بجا آورد. ۲ و ساره حامله شده از ابراهیم در پیریش پسری زائید در وقتیکه خدا بوی گفته بود. ۳ و ابراهیم پسر مولود خود را که ساره از وی زائید اسحق نام نهاد. ۴ و ابراهیم پسر خود اسحق را چون هشت روزه بود مختون ساخت چنانکه خدا او را امر فرموده بود. ۵ و ابراهیم در هنگام ولادت پسرش اسحق صد ساله بود.

۹ آنگاه ساره پسر هاجر مصریرا که از ابراهیم زائیده بود دید که خنده می کند. ۱۰ پس بابراهیم گفت این کنیز را با پسرش بیرون کن زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحق وارث نخواهد بود. ۱۱ اما این امر بنظر ابراهیم در باره پسرش بسیار سخت آمد. ۱۲ خدا بابراهیم گفت درباره پسر خود و کنیزت بنظرت سخت نیاید بلکه هر آنچه ساره بتو گفته است سخن او را بشنو زیرا که ذریت تو از اسحق خوانده خواهد شد. ۱۳ و از پسر کنیز نیز امتی بوجود آورم زیرا که او نسل تو است.

۲۵ و ابراهیم ابی ملک را تنبیه کرد بسبب چاه آبی که خادمان ابی ملک از او بزور گرفته بودند. ۲۶ ابی ملک گفت نمی دانم کیست که این کار را کرده است و تو نیز مرا خبر ندادی و من هم تا امروز نشنیده بودم. ۲۷ و ابراهیم گوسفندان و گاوان گرفته به ایملک داد و با یکدیگر عهد بستند و ابراهیم هفت بره از گله جدا ساخت. ۲۸ و ابی ملک بابراهیم گفت این هفت بره ماده که جدا ساختی چیست. ۲۹ گفت که این هفت بره ماده را از دست من قبول فرمای تا شهادت باشد که این چاه را من حفر نمودم. ۳۰ از این سبب آن مکانرا بئر شبع نامید زیرا که در آنجا با یکدیگر قسم خوردند. ۳۱ و چون آنعهد را در بئر شبع بسته بودند ابی ملک با سپهسالار خود فیکول برخاسته بزمین فلسطینیان مراجعت کردند. ۳۲ و ابراهیم در بئر شبع شوره کری غرس نمود و در آنجا بنام یهوه خدای سرمدی دعا نمود. ۳۳ پس

ابراهیم در زمین فلسطینیان ایام بسیاری بسر برد.

باب بیست و سیم

۱ و ایام زندگانی ساره صد و بیست و هفت سال بود این است سالهای عمر ساره. ۲ و ساره در قریهٔ اربع که حبرون باشد در زمین کنعان مرد و ابراهیم آمد تا برای ساره ماتم و گریه کند.

۱۹ از آن پس ابراهیم زوجهٔ خود ساره را در مغارهٔ صحرای مکفیله در مقابل ممری که حبرون باشد در زمین کنعان دفن کرد. ۲۰ و آن صحرا با مغارهٔ که در آنست از جانب بنی حِتّ به ملکیت ابراهیم بجهت قبر مقرر شد.

باب بیست و پنجم

۱ و ابراهیم دیگر بار زنی گرفت که قَطُورَه نام داشت. ۲ و او زمران و یقشان و مدان و مدیان و یشباق و شوحا را برای او زائید.

۵ و ابراهیم تمام مایملک خود را باسحق بخشید. ۶ اما به پسران کنیزانیکه ابراهیم داشت ابراهیم عطایا داد و ایشانرا در حین حیات خود از نزد پسر خویش اسحق بجانب مشرق بزمین شرقی فرستاد. ۷ این است ایام سالهای عمر ابراهیم که زندگانی نمود صد و هفتاد و پنج سال. ۸ و ابراهیم جان بداد و در کمال شیخوخت پیر و سیر شده بمرد و بقوم خود ملحق شد.

۱۷ و مدت زندگانی اسمعیل صد و سی و هفت سال بود که جانرا سپرده بمرد و بقوم خود ملحق گشت.

۱۹ و اینست پیدایش اسحق بن ابراهیم، ابراهیم اسحق را آورد. ۲۰ و چون اسحق چهل ساله شد رفقه دختر بتوئیل آرامی و خواهر لابان آرامی را از فدان آرام بزنی گرفت.

۲۳ خداوند بوی گفت دو امت در بطن تو هستند و دو قوم از رحم تو جدا شوند و قومی بر قومی تسلط خواهد یافت و بزرگ کوچک را بندگی خواهد نمود. ۲۴ و چون وقت وضع حملش رسید اینک توامان در رحم او بودند. ۲۵ و نخستین سرخ فام بیرون آمد و تمامی بدنش مانند پوستین پشمین بود و او را عیسو نام نهادند. ۲۶ و بعد از آن برادرش بیرون آمد و پاشنهٔ عیسو را بدست خود گرفته بود و او را یعقوب نام نهادند و در حین ولادت ایشان اسحق شصت ساله بود. ۲۷ و آندو پسر نمو کردند و عیسو صیادی ماهر و مرد صحرائی بود و اما یعقوب مرد ساده دل و چادرنشین.

باب چهل و دوم

۱ و اما یعقوب چون دید که غله در مصر است پس یعقوب به پسران خود گفت چرا بیگدیگر مینگرید. ۲ و گفت اینک شنیده ام که غله در مصر است بدانجا بروید و برای ما از آنجا بخرید تا زیست کنیم و نمیریم.

۲۹ پس نزد پدر خود یعقوب بزمین کنعان آمدند و از آنچه بدیشان واقع شده بود خبر داده گفتند. ۳۰ آنمرد که حاکم زمین است با ما بسختی سخن گفت و ما را جاسوسان زمین پنداشت. ۳۱ و بدو گفتیم ما صادقیم و جاسوس نی. ۳۲ ما دوازده برادر پسران پدر خود هستیم یکی نایاب شده است و کوچکتر امروز نزد پدر ما در زمین کنعان میباشد. ۳۳ و آن مرد که حاکم زمین است بما گفت از این خواهم فهمید که شما راستگو هستید که یکی از برادران خود را نزد من گذارید و برای گرسنگی خانه های خود گرفته بروید. ۳۴ و برادر کوچک خود را نزد من آرید و خواهم یافت که شما جاسوس نیستید بلکه صادق آنگاه برادر شما را بشما رد کنم و در زمین داد و ستد نمائید. ۳۵ و واقع شد که چون عدلهای خود را خالی میکردند اینک کیسه پول هر کس در عدلش بود و چون ایشان و پدرشان کیسههای پولرا دیدند بترسیدند.

باب چهل و سیم

۱۱ پس پدر ایشان اسرائیل بدیشان گفت اگر چنین است پس این را بکنید از ثمرات نیکوی این زمین در ظروف خود بردارید و ارمغانی برای آنمرد ببرید قدری بلسان و قدری عسل و کتیرا و لادن و پسته و بادام. ۱۲ و نقد مضاعف بدست خود گیرید و آن نقدیکه در دهنه عدلهای شما رد شده بود بدست خود باز برید شاید سهوی شده باشد.

باب چهل و هفتم

۲۷ و اسرائیل در ارض مصر در زمین جوشن ساکن شده ملک در آن گرفتند و بسیار بارور و کثیر گردیدند. ۲۸ و یعقوب در ارض مصر هفده سال بزیست و ایام سالهای عمر یعقوب صد و چهل و هفت سال بود.

باب پنجاهم

۲۲ و یوسف در مصر ساکن ماند او و اهل خانه پدرش و یوسف صد و ده سال زندگانی کرد. ۲۶ و یوسف مرد در حینیکه صد و ده ساله بود و او را حنوط کرده در زمین مصر در تابوت

سفر خروج

باب دوازدهم

۱ و خداوند موسی و هارونرا در زمین مصر مخاطب ساخته گفت. ۲ این ماه برای شما سر ماهها باشد این اول از ماههای سال برای شما است. ۳ تمامی جماعت اسرائیل را خطاب کرده گوئید که در دهم این ماه هر یکی از ایشان بره بحسب خانه های پدران خود بگیرند یعنی برای هر خانه یک بره. ۴ و اگر اهل خانه برای بره کم باشند آنگاه او و همسایه اش که مجاور خانه او باشد آنرا بحسب شماره نفوس بگیرند یعنی هر کس موافق خوراکش بره را حساب کند. ۵ بره شما بی عیب نرینه یکساله باشد از گوسفندان یا از بزها آنرا بگیرید. ۶ و آنرا تا چهاردهم اینماه نگاه دارید و تمامی انجمن جماعت بنی اسرائیل آنرا در عصر ذبح کنند. ۷ و از خون آن بگیرند و آنرا بر هر دو قایمه و سر در خانه که در آن آنرا می خوردند پاشند. ۸ و گوشتشرا در آنشب بخورند، بآتش بریان کرده با نان فطیر و سبزیهای تلخ آنرا بخورند. ۹ و از آن هیچ خام نخورید و نه پخته با آب بلکه بآتش بریان شده کله اش و پاچهایش و اندرونشرا. ۱۰ و چیزی از آن تا صبح نگاه مدارید و آنچه تا صبح مانده باشد به آتش بسوزانید. ۱۱ و آنرا بدین طور بخورید کمر شما بسته و نعلین بر پایهای شما و عصا در دست شما و آنرا بتعجیل بخورید چونکه قصح خداوند است. ۱۲ و در آنشب از زمین مصر عبور خواهم کرد و همه نخست زادگان زمین مصر را از انسان و بهایم خواهم زد و بر تمامی خدایان مصر داوری خواهم کرد من یهوه هستم. ۱۳ و آن خون علامتی برای شما خواهد بود بر خانه هائی که در آنها میباشید و چون خونرا به بینم از شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را میزنم آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد.

باب سیزدهم

«۱ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۲ هر نخست زاده را که رحم را بگشاید در میان بنی اسرائیل خواه از انسان خواه از بهایم تقدیس نما او از آن منست. ۳ و موسی بقوم گفت این روز را که از مصر از خانه غلامی بیرون آمدید یاد دارید زیرا خداوند شما را بقوت دست از آنجا بیرون آورد پس نان خمیر خورده نشود. ۴ این روز در ماه اییب بیرون آمدید. ۵ و هنگامیکه خداوند ترا بزمین کنعانیان و حتیان و اموریان و حوبان و یبوسیان داخل کند که با

پدران تو قسم خورد که آنرا بتو بدهد زمینی که بشیر و شهد جاریست آنگاه این عبادت را در این ماه بجا بیاور. ۶ هفت روز نان فطیر بخور و در روز هفتمین عید خداوند است. ۷ هفت روز نان فطیر خورده شود و هیچ چیز خمیر شده نزد تو دیده نشود و خمیرمایه نزد تو در تمامی حدودت پیدا نشود. ۸ و در آن روز پسر خود را خیر داده بگو این است بسبب آنچه خداوند بمن کرد وقتیکه از مصر بیرون آمدم. ۹ و این برای تو علامتی بر دستت خواهد بود و تذکره در میان دو چشمت تا شریعت خداوند در دهانت باشد زیرا خداوند ترا بدست قوی از مصر بیرون آورد. ۱۰ و این فرضیه را در مرسومش سال بسال نگاه دار. ۱۱ و هنگامیکه خداوند ترا بزمین کنعانیان درآورد چنانکه برای تو و پدرانت قسم خورد و آنرا بتو بخشد.

باب بیست و دوم

۲۹ در آوردن نوبر غله و عصیر رز خود تأخیر منما و نخست زاده پسران خود را به من بده.

باب بیست و سوم

۱۰ و شش سال مزرعه خود را بکار و محصولشرا جمع کن. ۱۱ لیکن در هفتمین آنرا بگذار و ترک کن تا فقیران قوم تو از آن بخورند و آنچه از ایشان باقی ماند حیوانات صحرا بخورند هم چنین با تاکستان و درختان زیتون خود عمل نما. ۱۵ عید فطیر را نگاه دار و چنانکه ترا امر فرموده ام هفت روز نان فطیر بخور در زمان معین در ماه ابیب زیرا که در آن از مصر بیرون آمدی و هیچ کس بحضور من تهی دست حاضر نشود.

باب سی ام

۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۲۳ و تو عطریات خاص بگیر از مرّ چکیده پانصد مثقال و از دارچینی معطر نصف آن دویست و پنجاه مثقال و از قصب الذریره دویست و پنجاه مثقال. ۲۴ و از سلیخه پانصد مثقال موافق مثقال قدس و از روغن زیتون یک هین. ۲۵ و از آنها روغن مسح مقدس را بساز عطریکه از صنعت عطار ساخته شود تا روغن مسح مقدس باشد. ۲۶ و خیمه اجتماع و تابوت شهادت را بدان مسح کن. ۲۷ و خوانرا با تمامی اسبابش و چراغدانرا با اسبابش و مذبح بخور را. ۲۸ و مذبح قربانی سوختنی را با همه اسبابش و حوضرا با پایه اش. ۲۹ و آنها را تقدیس نما تا قدس اقداس باشد هر که آنها را لمس نماید مقدس باشد. ۳۰ و هارون و پسرانش را مسح نموده ایشانرا تقدیس نما تا برای من کهانت

کنند. ۳۱ و بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو این است روغن مسح مقدس برای من در نسلهای شما. ۳۲ و بر بدن انسان ریخته نشود و مثل آن موافق ترکیبش مسازید زیرا که مقدس است و نزد شما مقدس خواهد بود. ۳۳ هر که مثل آن ترکیب نماید و هر که چیزی از آن بر شخصی بیگانه بمالد از قوم خود منقطع شود. ۳۴ و خداوند بموسی گفت عطریات بگیر یعنی میعه و اظفار و قنّه و از این عطریات با کندر صاف حصه ها مساوی باشد. ۳۵ و از اینها بخور بساز عطری از صنعت عطار نمکین و مصفی و مقدس. ۳۶ و قدری از آنرا نرم بکیوب و آنرا پیش شهادت در خیمه اجتماع جائیکه با تو ملاقات میکنم بگذار و نزد شما قدس اقداس باشد. ۳۷ و موافق ترکیب این بخور که میسازی دیگری برای خود مسازید نزد تو برای خداوند مقدس باشد. ۳۸ هر که مثل آنرا برای بوئیدن بسازد از قوم خود منقطع شود.

باب سی و چهارم

۱۸ عید فطیر را نگاه دار و هفت روز نان فطیر چنانکه ترا امر فرمودم در وقت معین در ماه اییب بخور زیرا که در ماه اییب از مصر بیرون آمدی. ۱۹ هر که رحما گشاید از آن منست و هر نخست زاده ذکور از مواشی تو چه از گاو چه از گوسفند.

سفر لاویان

باب اول

۴ و دست خود را بر سر قربانی سوختنی بگذارد و برایش مقبول خواهد شد تا بجهت او کفاره کند. ۵ پس گاو را بحضور خداوند ذبح نماید و پسران هارون کهنه خونرا نزدیک بیاورند و خونرا بر اطراف مذبح که نزد در خیمه اجتماع است بپاشند. ۶ و پوست قربانی سوختنیرا بکنند و آنرا قطعه قطعه کند. ۷ و پسران هارون کاهن آتش بر مذبح بگذارند و هیزم بر آتش بچینند. ۸ و پسران هارون کهنه قطعه ها و سر و پیه را بر هیزمیکه بر آتش روی مذبح است بچینند. ۹ و احشایش و پاچهایشرا بآب بشویند و کاهن همه را بر مذبح بسوزاند برای قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند.

باب دوم

۱ و هر گاه قربانی هدیه آردی بجهت خداوند بگذارند پس قربانی او از آرد نرم باشد و روغن بر آن بریزد و کُندر بر آن بنهد. ۲ و آنرا نزد پسران هارون کهنه بیاورد و یک مُشت از آن

بگیرد یعنی از آرد نرمش و روغنش با تمامی کندرش و کاهن آنرا برای یادگاری بسوزاند تا هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند باشد. ۳ و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد این از هدایای آتشین خداوند قدس اقداس است. ۴ و هر گاه قربانی هدیه آردی پخته شده در تنور بگذرانی پس قرصهای فطیر از آرد نرم سرشته شده بروغن یا گردهای فطیر مالیده شده بروغن باشد. ۵ و اگر قربانی تو هدیه آردی بر ساج باشد پس از آرد نرم فطیر سرشته شده بروغن باشد. ۶ و آنرا پاره پاره کرده روغن بر آن بریز، این هدیه آردی است. ۷ و اگر قربانی تو هدیه آردی طابه باشد از آرد نرم با روغن ساخته شود. ۸ و هدیه آردی که از این چیزها ساخته شود نزد خداوند بیاور و آنرا پیش کاهن بگذار و او آنرا نزد مذبح خواهد آورد. ۹ و کاهن از هدیه آردی یادگاری آنرا بردارد و بر مذبح بسوزاند، این هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است. ۱۰ و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد، این از هدایای آتشین خداوند قدس اقداس است. ۱۱ و هیچ هدیه آردی که بجهت خداوند میگذرانید با خمیرمایه ساخته نشود زیرا که هیچ خمیرمایه و عسلرا برای هدیه آتشین بجهت خداوند نباید سوزانید. ۱۲ آنها را برای قربانی نوبرها بجهت خداوند بگذرانید لیکن برای عطر خوشبو بمذبح برنیارند. ۱۳ و هر قربانی هدیه آردی خود را بنمک نمکین کن و نمک عهد خدای خود را از هدیه آردی خود باز مدار با هر قربانی خود نمک بگذاران. ۱۴ و اگر هدیه آردی نوبرها بجهت خداوند بگذرانی پس خوشهای برشته شده بآتش یعنی بلغور حاصل نیکو بجهت هدیه آردی نوبرها خود بگذاران. ۱۵ و روغن بر آن بریز و کُنْدُر بر آن بنه، این هدیه آردی است. ۱۶ و کاهن یادگاری آنرا یعنی قدری از بلغور آن را از روغنش با تمامی کندرش بسوزاند، این هدیه آتشین بجهت خداوند است.

باب سوم

۲ و دست خود را بر سر قربانی خویش بنهد و آنرا نزد در خیمه اجتماع ذبح نماید و پسران هارون کهنه خونرا باطراف مذبح بپاشند. ۳ و از ذبیحه سلامتی هدیه آتشین بجهت خداوند بگذارند یعنی پیهیکه احشاء را میپوشاند و همه پیه را که بر احشاء است. ۴ و دو گرده و پیه که بر آنها است که بر دو تهیگاه است و سفیدیرا که بر جگر است با گردها جدا کند. ۵ و پسران هارون آنرا بر مذبح با قربانی سوختنی بر هیزمیکه بر آتش است بسوزانند، این هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است. ۶ و اگر قربانی او برای ذبیحه سلامتی بجهت خداوند از گله باشد آنرا نر یا ماده بیعیب بگذارند. ۷ اگر بره برای قربانی خود بگذارند آنرا بحضور خداوند نزدیک بیاورد. ۸ و دست خود را بر سر قربانی خود بنهد و آنرا نزد در خیمه

اجتماع ذبح نماید و پسران هارون خونشرا باطراف مذبح پیاشند. ۹ و از ذبیحه سلامتی هدیه آتشین بجهت خداوند بگذراند یعنی پیهش و تمامی دنبه را و آنرا از نزد عَصَص جدا کند و پیهیکه احشاء را میپوشاند و همه پیه را که بر احشاء است. ۱۰ و دو گرده و پیهیکه بر آنهاست که بر دو تهیگاه است و سفیدیرا که بر جگر است با گردها جدا کند. ۱۱ و کاهن آنرا بر مذبح بسوزاند، این طعام هدیه آتشین بجهت خداوند است.

باب چهارم

۴ و گوساله را بدر خیمه اجتماع بحضور خداوند بیاورد و دست خود را بر سر گوساله بنهد و گوساله را بحضور خداوند ذبح نماید. ۵ و کاهن مسح شده از خون گوساله گرفته آنرا بخیمه اجتماع در آورد. ۶ و کاهن انگشت خود را در خون فرو برد و بحضور خداوند پیش حجاب قدس قدری از خونرا هفت مرتبه پیاشد. ۷ و کاهن قدری از خونرا بر شاخهای مذبح بخور معطر که در خیمه اجتماع است بحضور خداوند پیاشد و همه خون گوساله را بر بنیان مذبح قربانی سوختنی که بدر خیمه اجتماع است بریزد. ۸ و تمامی پیه گوساله قربانی گناه یعنی پیهیکه احشاء را میپوشاند و همه پیه را که بر احشاء است از آن برد. ۹ و دو گرده و پیهیکه بر آنهاست که بر دو تهیگاه است و سفیدیرا که بر جگر است با گردها جدا کند. ۱۰ چنانکه از گاو ذبیحه سلامتی برداشته میشود و کاهن آنها را بر مذبح قربانی سوختنی بسوزاند. ۱۱ و پوست گوساله و تمامی گوشتش با سرش و پاچهایش و احشایش و سرگینش. ۱۲ یعنی تمامی گوساله را بیرون لشگرگاه در مکان پاک جائیکه خاکستر را میریزند ببرد و آنرا بر هیزم بآتش بسوزاند، در جائیکه خاکستر را میریزند سوخته شود.

۱۶ و کاهن مسح شده قدری از خون گوساله را بخیمه اجتماع در آورد. ۱۷ و کاهن انگشت خود را در خون فرو برد و آنرا بحضور خداوند پیش حجاب هفت مرتبه پیاشد. ۱۸ و قدری از خونرا بر شاخهای مذبح که بحضور خداوند در خیمه اجتماع است بگذارد و همه خونرا بر بنیان مذبح قربانی سوختنی که نزد در خیمه اجتماع است بریزد. ۱۹ و همه پیه آنرا از آن برداشته بر مذبح بسوزاند. ۲۰ و با گوساله عمل نماید چنانکه با گوساله قربانی گناه عمل کرد همچنان با این بکند و کاهن برای ایشان کفاره کند و آمرزیده خواهند شد.

۲۴ و دست خود را بر سر بز بنهد و آنرا در جائیکه قربانی سوختنی را ذبح کنند بحضور خداوند ذبح نماید، این قربانی گناه است. ۲۵ و کاهن قدری از خون قربانی گناهارا بانگشت خود گرفته بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بگذارد و خونشرا بر بنیان مذبح سوختنی بریزد. ۲۶ و همه پیه آنرا مثل پیه ذبیحه سلامتی بر مذبح بسوزاند و کاهن برای او گناھشرا کفاره

خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

۲۹ و دست خود را بر سر قربانی گناه بنهد و قربانی گناها را در جای قربانی سوختنی ذبح نماید. ۳۰ و کاهن قدری از خونشرا بانگشت خود گرفته آنرا بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بگذارد و همه خونشرا بر بنیان مذبح بریزد. ۳۱ و همه پیه آنرا جدا کند چنانکه پیه از ذبیحه سلامتی جدا میشود و کاهن آنرا بر مذبح بسوزاند برای عطر خوشبو بجهت خداوند و کاهن برای او کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد. ۳۲ و اگر برای قربانی خود بره بجهت قربانی گناه بیاورد آنرا ماده بیعیب بیاورد. ۳۳ و دست خود را بر سر قربانی گناه بنهد و آنرا برای قربانی گناه در جائیکه قربانی سوختنی ذبح میشود ذبح نماید. ۳۴ و کاهن قدری از خون قربانی گناها بانگشت خود گرفته بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بگذارد و همه خونشرا بر بنیان مذبح بریزد.

باب پنجم

۳ یا اگر نجاست آدمیزاد لمس کند از هر نجاست او که بآن نجس میشود و از وی مخفی باشد چون معلوم شد آنگاه مجرم خواهد بود. ۴ و اگر کسی غفلتاً به لبهای خود قسم خورد برای کردن کار بد یا کار نیک یعنی در هر چیزیکه آدمی غفلتاً قسم خورد و از او مخفی باشد چون بر او معلوم شود آنگاه در هر کدام که باشد مجرم خواهد بود. ۵ و چون در هر کدام از اینها مجرم شد آنگاه بآن چیزیکه در آن گناه کرده است اعتراف بنماید. ۶ و قربانی جرم خود را برای گناهیکه کرده است نزد خداوند بیاورد یعنی ماده از گله بره یا بز بجهت قربانی گناه و کاهن برای وی گناشرا کفاره خواهد کرد. ۷ و اگر دست او بقیمت بره نرسد پس قربانی جرم خود را برای گناهیکه کرده است دو فاخته یا دو جوجه کبوتر نزد خداوند بیاورد یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی. ۸ و آنها را نزد کاهن بیاورد و او آنرا که برای قربانی گناه است اول بگذراند و سرشرا از گردنش بکند و آنرا دو پاره نکند. ۹ و قدری از خون قربانی گناها بر پهلو مذبح بپاشد و باقی خون بر بنیان مذبح افشرده شود، این قربانی گناه است. ۱۰ و دیگری را برای قربانی سوختنی موافق قانون بگذراند و کاهن برای وی گناشرا که کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد. ۱۱ و اگر دستش بدو فاخته یا دو جوجه کبوتر نرسد آنگاه قربانی خود را برای گناهیکه کرده است ده یک ایفه آرد نرم بجهت قربانی گناه بیاورد و روغن بر آن نهد و کندر بر آن نگذارد زیرا قربانی گناه است. ۱۲ و آنرا نزد کاهن بیاورد و کاهن یک مشت از آنرا برای یادگاری گرفته بر هدایای آتشین خداوند بر مذبح بسوزاند، این قربانی گناه است. ۱۳ و کاهن برای وی گناشرا که در هر کدام

از اینها کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد و مثل هدیه آردی از آن کاهن خواهد بود. ۱۴ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۱۵ اگر کسی خیانت ورزد و در باره چیزهای مقدس خداوند سهواً گناه کند آنگاه قربانی جرم خود را قوچی بیعیب از گله نزد خداوند موافق برآورد تو بمثقالهای نقره مطابق مثقال قدس بیاورد و این قربانی جرم است. ۱۶ و بعوض نقصانیکه در چیز مقدس رسانیده است عوض بدهد و پنج یک برآن اضافه کرده آنرا بکاهن بدهد و کاهن برای وی بقوچ قربانی جرم کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

باب ششم

۴ پس چون گناه ورزیده مجرم شود آنچه را که دزدیده یا آنچه را غصب نموده یا آنچه نزد او بامانت سپرده شده یا آنچه کم شده را که یافته است رد بنماید.

۸ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۹ هارون و پسرانشرا امر فرموده بگو اینست قانون قربانی سوختنی که قربانی سوختنی تمامی شب تا صبح بر آتشدان مذبح باشد و آتش مذبح برآن افروخته بماند. ۱۰ و کاهن لباس کتان خود را بپوشد و زیر جامه کتان بر بدن خود بپوشد و خاکستر قربانی سوختنی را که بر مذبح آتش سوخته شده بردارد و آنرا بیکطرف مذبح بگذارد. ۱۱ و لباس خود را بیرون کرده لباس دیگر بپوشد و خاکستر را بیرون لشکرگاه بجای پاک ببرد. ۱۲ و آتشیکه بر مذبح است افروخته باشد و خاموش نشود و هر بامداد کاهن هیزم بر آن بسوزاند و قربانی سوختنیرا بر آن مرتب سازد و پیه ذبیحه سلامتیرا بر آن بسوزاند. ۱۳ و آتش بر مذبح پیوسته افروخته باشد و خاموش نشود. ۱۴ و اینست قانون هدیه آردی پسران هارون آنرا بحضور خداوند بر مذبح بگذرانند. ۱۵ و از آن یک مشت از آرد نرم هدیه آردی و از روغنش با تمامی کندر که بر هدیه آردی است بردارد و بر مذبح بسوزاند برای عطر خوشبو و یادگاری آن نزد خداوند. ۱۶ و باقی آنرا هارون و پسرانش بخورند، بی خمیرمایه در مکان قدس خورده شود و در صحن خیمه اجتماع آنرا بخورند. ۱۷ با خمیرمایه پخته نشود آنرا از هدایای آتشین برای قسمت ایشان داده ام این قدس اقداس است مثل قربانی گناه و مثل قربانی جرم. ۱۸ جمیع ذکوران از پسران هارون آنرا بخورند، این فریضة ابدی در نسلهای شما از هدایای آتشین خداوند است هر که آنها را لمس کند مقدس خواهد بود. ۱۹ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۲۰ اینست قربانی هارون و پسرانش که در روز مسح کردن او نزد خداوند بگذرانند ده یک ایفه آرد نرم برای هدیه آردی دایمی نصفش در صبح و نصفش در شام. ۲۱ و بر ساج با روغن ساخته شود و چون آمیخته شد آنرا بیاورد و آنرا بپارهای برشته شده برای هدیه آردی بجهت عطر خوشبو نزد خداوند بگذران. ۲۲ و کاهن مسح شده که

از پسرانش در جای او خواهد بود آنرا بگذرانند، اینست فریضة ابدی که تمامش نزد خداوند سوخته شود. ۲۳ و هر هدیه آری کاهن تماماً سوخته شود و خورده نشود. ۲۴ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۲۵ هارون و پسرانشرا خطاب کرده بگو اینست قانون قربانی گناه در جائیکه قربانی سوختنی ذبح میشود قربانی گناه نیز بحضور خداوند ذبح شود این قدس اقداس است. ۲۶ و هنگامیکه آنرا برای گناه میگذرانند آنرا بخورد در مکان مقدس در صحن خیمه اجتماع خورده شود. ۲۷ هر که گوشتشرا لمس کند مقدس شود و اگر خونش بر جامه پاشیده شود آنچه را که بر آن پاشیده شده است در مکان مقدس بشوی. ۲۸ و ظرف سفالین که در آن پخته شود شکسته شود و اگر در ظرف مسین پخته شود زدوده و بآب شسته شود.

باب هفتم

۱ و اینست قانون قربانی جرم این قدس اقداس است. ۲ در جائیکه قربانی سوختنی را ذبح کنند قربانی جرماً نیز ذبح بکنند و خونشرا باطراف مذبح بپاشند. ۳ و از آن همه پیهشرا بگذرانند دنبه و پیه که احشاء را میپوشاند. ۴ و دو گرده و پیهیکه بر آنها است که بر دو تهیگاه است و سفیدپرا که بر جگر است با گردها جدا کند. ۵ و کاهن آنها را برای هدیه آتشین بجهت خداوند بسوزاند، این قربانی جرم است. ۶ و هر ذکوری از کاهنان آنرا بخورد در مکان مقدس خورده شود این قدس اقداس است. ۷ قربانی جرم مانند قربانی گناه است آنها را یک قانون است کاهنیکه بآن كفاره کند از آن او خواهد بود. ۸ و کاهنیکه قربانی سوختنی کسی را گذرانند آن کاهن پوست قربانی سوختنیرا که گذرانید برای خود نگاه دارد. ۹ و هر هدیه آردی که در تنور پخته شود و هر چه بر تابه یا ساج ساخته شود از آن کاهن که آنرا گذرانید خواهد بود. ۱۰ و هر هدیه آردی خواه بروغن سرشته شده خواه خشک از آن همه پسران هارون بی تفاوت یکدیگر خواهد بود.

۱۳ با قرصهای نان خمیرمایه دار قربانی خود را همراه ذبیحه تشکر سلامتی خود بگذرانند. ۱۴ و از آن از هر قربانی یکپرا برای هدیه افراشتنی نزد خداوند بگذرانند و از آن کاهن که خون ذبیحه سلامتیرا میپاشد خواهد بود. ۱۵ و گوشت ذبیحه تشکر سلامتی او در روز قربانی وی خورده شود چیزی از آنرا تا صبح نگذارد. ۱۶ و اگر ذبیحه قربانی او نذری یا تبرعی باشد در روزیکه ذبیحه خود را میگذرانند خورده شود و باقی آن در فردای آنروز خورده شود. ۱۷ و باقی گوشت ذبیحه در روز سیم بآتش سوخته شود. ۱۸ و اگر چیزی از گوشت ذبیحه سلامتی او در روز سیم خورده شود مقبول نخواهد شد و برای کسیکه آنرا گذرانید محسوب نخواهد شد نجس خواهد بود و کسیکه آنرا بخورد گناه خود را متحمل خواهد شد. ۱۹ و گوشتیکه بهر

چیز نجس بر خورد خورده نشود بآتش سوخته شود و هر که طاهر باشد از آن گوشت بخورد.
۲۴ اما پیه مردار و پیه حیوان دریده شده برای هر کار استعمال میشود لیکن هرگز خورده نشود.

۲۷ هر کسیکه از هر قسم خون بخورد آنکس از قوم خود منقطع خواهد شد. ۲۸ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۲۹ بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو هر که ذبیحه سلامتی خود را برای خداوند بگذراند قربانی خود را از ذبیحه سلامتی خود نزد خداوند بیاورد. ۳۰ بدستهای خود هدایای آتشین خداوند را بیاورد پیه را با سینه بیاورد تا سینه بجهت هدیه جنبانیدنی بحضور خداوند جنبانیده شود. ۳۱ و کاهن پیه را بر مذبح بسوزاند و سینه از آن هارون و پسرانش خواهد بود. ۳۲ و ران راست را برای هدیه افراشتنی از ذبایح سلامتی خود بکاهن بدهید. ۳۳ آنکس از پسران هارون که خون ذبیحه سلامتی و پیه را گذرانید ران راست حصه وی خواهد بود. ۳۴ زیرا سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی را از بنی اسرائیل از ذبایح سلامتی ایشان گرفتم و آنها را به هارون کاهن و پسرانش بفریضة ابدی از جانب بنی اسرائیل دادم. ۳۵ اینست حصه مسح هارون و حصه مسح پسرانش از هدایای آتشین خداوند در روزیکه ایشانرا نزدیک آورد تا برای خداوند کهنانت کنند. ۳۶ که خداوند امر فرموده که بایشان داده شود در روزیکه ایشانرا از میان بنی اسرائیل مسح کرد این فریضة ابدی در نسلهای ایشانست.

باب هشتم

۸ و سینه بند را بر او گذاشت و اوریم و تُمیم را در سینه بند گذارد. ۹ و عمامه را بر سرش نهاد و بر عمامه در پیش آن تنگه زرین یعنی افسر مقدس را نهاد چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ۱۰ و موسی روغن مسح را گرفته مسکن و آنچه را که در آن بود مسح کرده آنها را تقدیس نمود. ۱۱ و قدری از آنرا بر مذبح هفت مرتبه پاشید و مذبح و همه اسبابش و حوض و پایه اشرا مسح کرد تا آنها را تقدیس نماید. ۱۲ و قدری از روغن مسح را بر سر هارون ریخته او را مسح کرد تا او را تقدیس نماید. ۱۳ و موسی پسران هارونرا نزدیک آورده بر ایشان پیراهنها را پوشانید و کمربندها را بر ایشان بست و کلاهها را بر ایشان نهاد چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ۱۴ پس گوساله قربانی گناها را آورد و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوساله قربانی گناه نهادند. ۱۵ و آنرا ذبح کرد و موسی خونرا گرفته بر شاخهای مذبح بهر طرف بانگشت خود مالید و مذبحرا طاهر ساخت و خونرا بر بنیان مذبح ریخته آنرا تقدیس نمود تا برایش کفاره نماید. ۱۶ و همه پیه را که بر احشاء بود و سفیدی جگر و دو کرده و پیه آنها را گرفت و موسی آنها را بر مذبح سوزانید.

۱۷ و گوساله و پوستش و کوشتش و سرگینش را بیرون از لشکرگاه بآتش سوزانید چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ۱۸ پس قوچ قربانی سوختنی را نزدیک آورد و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند. ۱۹ و آنرا ذبح کرد و موسی خونرا باطراف مذبح پاشید. ۲۰ و قوچ را قطعه قطعه کرد و موسی سر و قطعه ها و چربیها سوزانید. ۲۱ و احشاء و پاچها را بآب شست و موسی تمامی قوچ را بر مذبح سوزانید، این قربانی سوختنی بجهت عطر خوشبو و هدیه آتشین برای خداوند بود چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ۲۲ پس قوچ دیگر یعنی قوچ تخصیصا نزدیک آورد و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند. ۲۳ و آنرا ذبح کرد و موسی قدری از خونرا گرفته بر نرمه گوش راست هارون و بر شست دست راست او و بر شست پای راست او مالید. ۲۴ و پسران هارونرا نزدیک آورد و موسی قدری از خونرا بر نرمه گوش راست ایشان و بر شست دست راست ایشان و بر شست پای راست ایشان مالید و موسی خون را باطراف مذبح پاشید. ۲۵ و پیه و دنبه و همه پیه را که بر احشاء است و سفیدی جگر و دو گرده و پیه آنها و ران راست را گرفت. ۲۶ و از سبد نان فطیر که بحضور خداوند بود یک قرص فطیر و یک قرص نان روغنی و یک نازک گرفت و آنها را بر پیه و بر ران راست نهاد. ۲۷ و همه را بر دست هارون و بر دستهای پسرانش نهاد و آنها را برای هدیه جنبانیدنی بحضور خداوند بجنابید. ۲۸ و موسی آنها را از دستهای ایشان گرفته بر مذبح بالای قربانی سوختنی سوزانید، این هدیه تخصیص برای عطر خوشبو و قربانی آتشین بجهت خداوند بود. ۲۹ و موسی سینه را گرفته آنرا بحضور خداوند برای هدیه جنبانیدنی جنابید و از قوچ تخصیص این حصه موسی بود چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ۳۰ و موسی قدری از روغن مسح و از خونیکه بر مذبح بود گرفته آنرا بر هارون و رختهایش و بر پسرانش و رختهای پسرانش با وی پاشید و هارون و رختهایش و پسرانش و رختهای پسرانشرا با وی تقدیس نمود. ۳۱ و موسی هارون و پسرانشرا گفت گوشترا نزد در خیمه اجتماع پیزید و آنرا با نانیکه در سبد تخصیص است در آنجا بخورید چنانکه امر فرموده گفتم که هارون و پسرانش آنرا بخورند. ۳۲ و باقی گوشت و نانرا بآتش بسوزانید. ۳۳ و از در خیمه اجتماع هفت روز بیرون مروید تا روزیکه ایام تخصیص شما تمام شود زیرا که در هفت روز شما را تخصیص خواهد کرد. ۳۴ چنانکه امروز کرده شده است همچنان خداوند امر فرمود که بشود تا برای شما کفاره گردد.

باب نهم

۴ و گاوی و قوچی برای ذبیحه سلامتی تا بحضور خداوند ذبح شود و هدیه آردی سرشته شده

بروغن را زیرا که امروز خداوند بر شما ظاهر خواهد شد. ۵ پس آنچه را که موسی امر فرموده بود پیش خیمهٔ اجتماع آوردند و تمامی جماعت نزدیک شده بحضور خداوند ایستادند. ۶ و موسی گفت اینست کاریکه خداوند امر فرموده است که بکنید و جلال خداوند بر شما ظاهر خواهد شد. ۷ و موسی هارونرا گفت نزدیک مذبح بیا و قربانی گناه خود و قربانی سوختنی خود را بگذران و برای خود و برای قوم کفاره کن و قربانی قومرا بگذران و بجهت ایشان کفاره کن چنانکه خداوند امر فرموده است. ۸ و هارون بمذبح نزدیک آمده گوسالهٔ قربانی گناهرا که برای خودش بود ذبح کرد. ۹ و پسران هارون خونرا نزد او آوردند و انگشت خود را بخون فرو برده آنرا بر شاخهای مذبح مالید و خونرا بر بنیان مذبح ریخت. ۱۰ و پیه و گردها و سفیدی جگر از قربانی گناهرا بر مذبح سوزانید چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ۱۱ و گوشت و پوسترا بیرون لشکرگاه بآتش سوزانید. ۱۲ و قربانی سوختنی را ذبح کرد و پسران هارون خونرا باو سپردند و آنرا باطراف مذبح پاشید. ۱۳ و قربانیرا به قطعه هایش و سرش باو سپردند و آنرا بر مذبح سوزانید. ۱۴ و احشاء و پاچها را شست و آنها را بر قربانی سوختنی بر مذبح سوزانید. ۱۵ و قربانی قومرا نزدیک آورد و بُزِ قربانی گناهرا که برای قوم بود گرفته آنرا ذبح کرد و آنرا مثل اولین برای گناه گذرانید. ۱۶ و قربانی سوختنی را نزدیک آورده آنرا بحسب قانون گذرانید. ۱۷ و هدیهٔ آردیرا نزدیک آورده مشتی از آن برداشت و آنرا علاوه بر قربانی سوختنی صبح بر مذبح سوزانید. ۱۸ و گاو و قوچ ذبیحهٔ سلامتیرا که برای قوم بود ذبح کرد و پسران هارون خونرا باو سپردند و آنرا باطراف مذبح پاشید. ۱۹ و پیه گاو و دنبهٔ قوچ و آنچه احشاء را میپوشاند و گردها و سفیدی جگر را. ۲۰ و پیه را بر سینها نهادند و پیه را بر مذبح سوزانید. ۲۱ و هارون سینها و ران راسترا برای هدیهٔ جنبانیدنی بحضور خداوند جنبانید چنانکه موسی امر فرموده بود. ۲۲ پس هارون دستهای خود را بسوی قوم برافراشته ایشانرا برکت داد و از گذرانیدن قربانی گناه و قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی بزرز آمد.

باب دهم

۱۲ و موسی به هارون و پسرانش اِلعازار و ایتامار که باقی بودند گفت هدیهٔ آردی که از هدایای آتشین خداوند مانده است بگیرید و آنرا بی خمیرمایه نزد مذبح بخورید زیرا قدس اقداس است. ۱۳ و آنرا در مکان مقدس بخورید زیرا که از هدایای آتشین خداوند این حصهٔ تو و حصهٔ پسران تست چنانکه مأمور شده ام. ۱۴ و سینهٔ جنبانیدنی و ران افراشتنیرا تو و پسرانت و دخترانت با تو در جای پاک بخورید زیرا اینها از ذبایح سلامتی بنی اسرائیل برای

حصه تو و حصه پسرانت داده شده است. ۱۵ ران افراشتنی و سینه جنبانیدنیرا با هدایایی آتشین پیه بیاورند تا هدیه جنبانیدنی بحضور خداوند جنبانیده شود و از آن تو و از آن پسرانت خواهد بود بفریضة ابدی چنانکه خداوند امر فرموده است.

باب سیزدهم

۱۵ و کاهن گوشت زنده را ببیند و حکم بنجاست او بدهد این گوشت زنده نجس است زیرا که برص است. ۱۶ و اگر گوشت زنده بسفیدی برگردد نزد کاهن بیاید. ۱۷ و کاهن او را ملاحظه کند و اگر آن بلا بسفیدی مبدل شده است پس کاهن بطهارت آن مبتلا حکم دهد زیرا طاهر است. ۱۸ و گوشتیکه در پوست آن دمّل باشد و شفا یابد. ۱۹ و در جای دمل آماس سفید یا لکه براق سفید مایل بسرخی پدید آید آنرا بکاهن بنماید. ۲۰ و کاهن آنرا ملاحظه نماید و اگر از پوست گودتر بنماید و موی آن سفید شده پس کاهن بنجاست او حکم دهد این بلای برص است که در دمل در آمده است. ۲۱ و اگر کاهن آنرا ببیند و اینک موی سفید در آن نباشد و گودتر از پوست هم نباشد و کم رنگ باشد پس کاهن او را هفت روز نگاه دارد. ۲۲ و اگر در پوست پهن شده کاهن بنجاست او حکم دهد این بلا میباشد. ۲۳ و اگر آن لکه براق در جای خود مانده پهن نشده باشد این گری دمل است پس کاهن بطهارت وی حکم دهد. ۲۴ یا گوشتیکه در پوست آن داغ آتش باشد و از گوشت زنده آن داغ لکه براق سفید مایل بسرخی یا سفید پدید آید. ۲۵ پس کاهن آنرا ملاحظه نماید اگر مو در لکه براق گردیده و گودتر از پوست بنماید این برص است که از داغ در آمده است پس کاهن بنجاست او حکم دهد زیرا بلای برص است.

۳۰ کاهن آن بلا را ملاحظه نماید اگر گودتر از پوست بنماید و موی زرد باریک در آن باشد پس کاهن بنجاست او حکم دهد این سعه یعنی برص سر یا زنج است. ۳۱ و چون کاهن بلای سعه را ببیند اگر گودتر از پوست بنماید و موی سیاه در آن نباشد پس کاهن آن مبتلای سعه را هفت روز نگاه دارد. ۳۲ و در روز هفتم کاهن آن بلا را ملاحظه نماید اگر سعه پهن نشده و موی زرد در آن نباشد و سعه گودتر از پوست بنماید. ۳۳ آنگاه موی خود را بتراشد لیکن سعه را نتراشد و کاهن آن مبتلای سعه را باز هفت روز نگاه دارد. ۳۴ و در روز هفتم کاهن سعه را ملاحظه نماید اگر سعه در پوست پهن نشده و از پوست گودتر بنماید پس کاهن حکم بطهارت وی دهد و او رخت خود را بشوید و طاهر باشد. ۳۵ لیکن اگر بعد از حکم بطهارتش سعه در پوست پهن شود. ۳۶ پس کاهن او را ملاحظه نماید اگر سعه در پوست پهن شده باشد کاهن موی زرد را نجوید او نجس است. ۳۷ اما اگر در نظرش سعه

ایستاده باشد و موی سیاه از آن در آمده پس سعفه شفا یافته است او طاهر است و کاهن حکم بطهارت وی بدهد. ۳۸ و چون مرد یا زن در پوست بدن خود لکهای براق یعنی لکهای براق سفید داشته باشد. ۳۹ کاهن ملاحظه نماید اگر لکها در پوست بدن ایشان کم رنگ و سفید باشد این بهق است که از پوست در آمده او طاهر است.

۴۹ اگر آن بلا مایل بسیزی یا بسرخی باشد در رخت یا در چرم خواه در تار خواه در پود یا در هر ظرف چرمی این بلای برص است بکاهن نشان داده شود.

۵۴ پس کاهن امر فرماید تا آنچه را که بلا دارد بشویند و آنرا هفت روز دیگر نگاه دارد. ۵۵ و بعد از شستن آنچه را که بلا دارد کاهن ملاحظه نماید اگر رنگ آن بلا تبدیل نشده هر چند بلا هم پهن نشده باشد این نجس است آنرا بآتش بسوزان این خوره است خواه فرسودگی آن در درون باشد یا در بیرون. ۵۶ و چون کاهن ملاحظه نماید اگر بلا بعد از شستن آن کم رنگ شده باشد پس آنرا از رخت یا از چرم خواه از تار خواه از پود پاره کند. ۵۷ و اگر باز در آن رخت خواه در تار خواه در پود یا در هر ظرف چرمی ظاهر شود این بر آمدن برص است آنچه را که بلا دارد بآتش بسوزان.

باب چهاردهم

۳ و کاهن بیرون لشکرگاه برود و کاهن ملاحظه کند اگر بلای برص از مبروص رفع شده باشد.

۴ کاهن حکم بدهد که برای آن کسیکه باید تطهیر شود دو گنجشک زنده طاهر و چوب آرز و قرمز و زوفا بگیرند. ۵ و کاهن امر کند که یک گنجشک را در ظرف سفالین بر بلای آب روان بکشند. ۶ و اما گنجشک زنده را با چوب آرز و قرمز و زوفا بگیرد و آنها را با گنجشک زنده بخون گنجشکی که بر آب روان کشته شده فرو برد. ۷ و بر کسیکه از برص باید تطهیر شود هفت مرتبه بیاشد و حکم بطهارتش بدهد و گنجشک زنده را بسوی صحرا رها کند.

۱۴ و کاهن از خون قربانی جرم بگیرد و کاهن آنرا بر نرمه گوش راست کسیکه باید تطهیر شود و بر شست دست راست و بر شست پای راست وی بمالد. ۱۵ و کاهن قدری از لُج روغن گرفته آنرا در کف دست چپ خود بریزد. ۱۶ و کاهن انگشت راست خود را بروغنی که در کف چپ خود دارد فرو برد و هفت مرتبه روغن را بحضور خداوند بیاشد. ۱۷ و کاهن از باقی روغن که در کف وی است بر نرمه گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست آن کس که باید تطهیر شود بالای خون قربانی جرم بمالد. ۱۸ و بقیه روغن را که در کف کاهن است برسر آنکس که باید تطهیر شود بمالد و کاهن برای وی بحضور خداوند کفاره

خواهد نمود. ۱۹ و کاهن قربانی گناه را بگذراند و برای آنکس که باید تطهیر شود نجاست او را کفاره نماید و بعد از آن قربانی سوختنی را ذبح کند. ۲۰ و کاهن قربانی سوختنی و هدیه آردیرا بر مذبح بگذراند و برای وی کفاره خواهد کرد و طاهر خواهد بود. ۲۱ و اگر او فقیر باشد و دستش باینها نرسد پس یک بره نرینه برای قربانی جرم تا جنبانیده شود و برای وی کفاره کند بگیرد و یک عشر از آرد نرم سرشته شده بروغن برای هدیه آردی و یک لج روغن. ۲۲ و دو فاخته یا دو جوجه کبوتر آنچه دستش بآن برسد و یکی قربانی گناه و دیگری قربانی سوختنی بشود. ۲۳ و در روز هشتم آنها را نزد کاهن بدر خیمه اجتماع برای طهارت خود بحضور خداوند بیاورد. ۲۴ و کاهن بره قربانی جرم و لج روغن را بگیرد و کاهن آنها را برای هدیه جنبانیدنی بحضور خداوند بجنباند. ۲۵ و قربانی جرم را ذبح نماید و کاهن از خون قربانی جرم گرفته بر نرمه گوش راست و شست دست راست و شست پای راست کسیکه تطهیر میشود بمالد. ۲۶ و کاهن قدری از روغن را بکف دست چپ خود بریزد. ۲۷ و کاهن از روغنیکه در دست چپ خود دارد بانگشت راست خود هفت مرتبه بحضور خداوند بپاشد. ۲۸ و کاهن از روغنیکه در دست دارد بر نرمه گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست کسیکه تطهیر میشود بر جای خون قربانی جرم بمالد. ۲۹ و بقیه روغنیکه در دست کاهن است آنرا بر سر کسیکه تطهیر میشود بمالد تا برای وی بحضور خداوند کفاره کند. ۳۰ و یکی از دو فاخته یا از دو جوجه کبوتر را از آنچه دستش بآن رسیده باشد بگذراند. ۳۱ یعنی هر آنچه دست وی بآن برسد یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی با هدیه آردی، و کاهن برای کسیکه تطهیر میشود بحضور خداوند کفاره خواهد کرد. ۳۲ اینست قانون کسیکه بلای برص دارد و دست وی بتطهیر خود نمیرسد. ۳۳ و خداوند موسی و هارونرا را خطاب کرده گفت. ۳۴ چون بزمین کنعان که من آنرا بشما به ملکیت میدهم داخل شوید و بلای برص را در خانه از زمین ملک شما عارض گردانم. ۳۵ آنگاه صاحب خانه آمده کاهنرا اطلاع داده بگوید که مرا بنظر میآید که مثل بلا در خانه است. ۳۶ و کاهن امر فرماید تا قبل از داخل شدن کاهن برای دیدن بلا خانه را خالی کنند مبادا آنچه در خانه است نجس شود و بعد از آن کاهن برای دیدن خانه داخل شود. ۳۷ و بلا را ملاحظه نماید اگر بلا در دیوارهای خانه را خطهای مایل بسبزی یا سرخی باشد و از سطح دیوار گودتر بنماید. ۳۸ پس کاهن از خانه نزد در بیرون رود و خانه را هفت روز به بندد. ۳۹ و در روز هفتم کاهن باز بیاید و ملاحظه نماید اگر بلا در دیوارهای خانه پهن شده باشد. ۴۰ آنگاه کاهن امر فرماید تا سنگهایی را که بلا در آنهاست کنده آنها را بجای ناپاک بیرون شهر بیندازند. ۴۱ و اندرون خانه را از هر طرف بتراشند و خاکیرا که تراشیده باشند بجای ناپاک بیرون شهر بریزند. ۴۲ و

سنگهای دیگر گرفته بجای آن سنگها بگذارند و خاک دیگر گرفته خانه را اندود کنند. ۴۳ و اگر بلا برگردد و بعد از کندن سنگها و تراشیدن و اندود کردن خانه باز در خانه بروز کند. ۴۴ پس کاهن بیاید و ملاحظه نماید اگر بلا در خانه پهن شده باشد این برص مفسد در خانه است و آن نجس است. ۴۵ پس خانه را خراب کند با سنگهایش و چوبش و تمامی خاک خانه و بجای ناپاک بیرون شهر بیندازند. ۴۶ و هر که داخل خانه شود در تمام روزهاییکه بسته باشد تا شام نجس خواهد بود. ۴۷ و هر که در خانه بخوابد رخت خود را بشوید و هر که در خانه چیزی خورد رخت خود را بشوید. ۴۸ و چون کاهن بیاید و ملاحظه نماید اگر بعد از اندود کردن خانه بلا در خانه پهن نشده باشد پس کاهن حکم بطهارت خانه بدهد زیرا بلا رفع شده است. ۴۹ و برای تطهیر خانه دو گنجشک و چوب آرز و قرمز و زوفا بگیرد. ۵۰ و یک گنجشک را در ظرف سفالین بر آب روان ذبح نماید. ۵۱ و چوب ارز و زوفا و قرمز و گنجشک زنده را گرفته آنها را بخون گنجشک ذبح شده و آب روان فرو برد و هفت مرتبه بر خانه بپاشد. ۵۲ و خانه را بخون گنجشک و آب روان و بگنجشک زنده و بچوب ارز و زوفا و قرمز تطهیر نماید. ۵۳ و گنجشک زنده را بیرون شهر بسوی صحرا رها کند و خانه را کفاره نماید و طاهر خواهد بود.

باب پانزدهم

۷ و هر که بدن صاحب جریان را لمس نماید رخت خود را بشوید و آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۸ اگر صاحب جریان بر شخص طاهر آب دهن اندازد آنکس رخت خود را بشوید و آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۹ و هر زنیکه صاحب جریان بر آن سوار شود نجس باشد. ۱۰ و هر که چیزها که زیر او بوده باشد لمس نماید تا شام نجس باشد و هر که این چیزها را بردارد رخت خود را بشوید و آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۱۱ و هر کسی که صاحب جریان لمس نماید و دست خود را آب نشسته باشد رخت خود را بشوید و آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۱۲ و ظرف سفالین که صاحب جریان آنرا لمس نماید شکسته شود و هر ظرف چوبین آب شسته شود. ۱۳ و چون صاحب جریان از جریان خود طاهر شده باشد آنگاه هفت روز برای تطهیر خود بشمارد و رخت خود را بشوید و بدن خود را آب غسل دهد و طاهر باشد. ۱۴ و در روز هشتم دو فاخه یا دو جوجه کبوتر بگیرد و بحضور خداوند بدر خیمه اجتماع آمده آنها را بکاهن بدهد. ۱۵ و کاهن آنها را بگذراند یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی و کاهن برای وی بحضور خداوند جریانشرا کفاره خواهد کرد.

باب شانزدهم

۱۲ و مجمری پر از زغال آتش از روی مذبح که بحضور خداوند است و دو مشت پر از بخور معطر کوییده شده برداشته باندرون حجاب بیاورد. ۱۳ و بخور را بر آتش بحضور خداوند بنهد تا ابرِ بخور کرسی رحمت را که بر تابوت شهادت است به پوشاند مبادا بمیرد. ۱۴ و از خون گاو گرفته بر کرسی رحمت بانگشت خود بطرف مشرق بپاشد و قدری از خونرا پیش روی کرسی رحمت هفت مرتبه بپاشد. ۱۵ پس بز قربانی گناها را که برای قوم است ذبح نماید و خونرا باندرون حجاب بیاورد و با خونش چنانکه با خون گاو عمل کرده بود عمل کند و آنرا بر کرسی رحمت و پیش روی کرسی رحمت بپاشد. ۱۶ و برای قدس کفاره نماید به سبب نجاسات بنی اسرائیل و بسبب تقصیرهای ایشان با تمامی گناهان ایشان و برای خیمه اجتماع که با ایشان در میان نجاسات ایشان ساکن است همچنین بکند. ۱۷ و هیچکس در خیمه اجتماع نباشد از وقتیکه برای کردن کفاره داخل قدس بشود تا وقتیکه بیرون آید پس برای خود و برای اهل خانه خود و برای تمامی جماعت اسرائیل کفاره خواهد کرد. ۱۸ پس نزد مذبح که بحضور خداوند است بیرون آید و برای آن کفاره نماید و از خون گاو و از خون بز گرفته آنرا بر شاخهای مذبح بهر طرف بپاشد. ۱۹ و قدری از خونرا به انگشت خود هفت مرتبه بر آن بپاشد و آنرا تطهیر کند و آنرا از نجاسات بنی اسرائیل تقدیس نماید. ۲۰ و چون از کفاره نمودن برای قدس و برای خیمه اجتماع و برای مذبح فارغ شود آنگاه بز زنده را نزدیک بیاورد. ۲۱ و هارون دو دست خود را بر سر بز زنده بنهد و همه خطایای بنی اسرائیل و همه تقصیرهای ایشانرا با همه گناهان ایشان اعتراف نماید و آنها را بر سر بز بگذارد و آنرا بدست شخص حاضر بصحرا بفرستد. ۲۲ و بز همه گناهان ایشانرا بز زمین ویران بر خود خواهد برد پس بز را بصحرا رها کند. ۲۳ و هارون بخیمه اجتماع داخل شود و رخت کتانرا که در وقت داخل شدن بقدس پوشیده بود بیرون کرده آنها را در آنجا بگذارد. ۲۴ و بدن خود را در جای مقدس بآب غسل دهد و رخت خود را پوشیده بیرون آید و قربانی سوختنی خود و قربانی سوختنی قومرا بگذراند و برای خود و برای قوم کفاره نماید.

باب هفدهم

۴ و آنرا بدر خیمه اجتماع بیاورد تا قربانی برای خداوند پیش مسکن خداوند بگذراند بر آنشخص خون محسوب خواهد شد او خون ریخته است و آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد. ۵ تا آنکه بنی اسرائیل ذبایح خود را که در صحرا ذبح میکنند بیاورند یعنی برای خداوند بدر خیمه اجتماع نزد کاهن آنها را بیاورند و آنها را بجهت ذبایح سلامتی برای خداوند

ذبح نمایند.

۸ و ایشانرا بگو هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانیکه در میان شما مأوا گزینند که قربانی سوختنی یا ذبیحه بگذرانند. ۹ و آنرا بدر خیمه اجتماع نیاورد تا آنرا برای خداوند بگذرانند آنشخص از قوم خود منقطع خواهد شد. ۱۰ و هر کس از خاندان اسرائیل یا از غریبانیکه در میان شما مأوا گزینند که هر قسم خونرا بخورد من روی خود را بر آن شخصیکه خون خورده باشد برمیگردانم و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت. ۱۱ زیرا که جان جسد در خون است و من آنرا بر مذبح بشما داده ام تا برای جانهای شما کفاره کند زیرا خون است که برای جان کفاره می کند. ۱۲ بنابراین بنی اسرائیل را گفته ام هیچکس از شما خون نخورد و غریبیکه در میان شما مأوا گزیند خون نخورد.

باب بیستم

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۲ بنی اسرائیل را بگو هر کسی از بنی اسرائیل یا از غریبانیکه در اسرائیل مأوا گزینند که از ذریت خود به مولک بدهد البته کشته شود قوم زمین او را با سنگ سنگسار کنند. ۳ و من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت زیرا که از ذریت خود بمولک داده است تا مکان مقدس مرا نجس سازد و نام قدوس مرا بی حرمت کند. ۴ و اگر قوم زمین چشمان خود را از آن شخص پپوشانند وقتیکه از ذریت خود بمولک داده باشد و او را نکشند. ۵ آنگاه من روی خود را بصد آنشخص و خاندانش خواهم گردانید و او را و همه کسانیرا که در عقب او زناکار شده در پیروی مولک زنا کرده اند از میان قوم ایشان منقطع خواهم ساخت. ۶ و کسیکه بسوی صاحبان اجنه و جادوگران توجه نماید تا در عقب ایشان زنا کند من روی خود را بصد آن شخص خواهم گردانید و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت. ۷ پس خود را تقدیس نمائید و مقدس باشید زیرا من یهوه خدای شما هستم. ۸ و فرایض مرا نگاه داشته آنها را بجا آورید من یهوه هستم که شما را تقدیس مینمایم. ۹ و هر کسیکه پدر یا مادر خود را لعنت کند البته کشته شود چونکه پدر و مادر خود را لعنت کرده است خونش بر خود او خواهد بود. ۱۰ و کسیکه با زن دیگری زنا کند یعنی هر که با زن همسایه خود زنا نماید زانی و زانیه البته کشته شوند. ۱۱ و کسیکه با زن پدر خود بخوابد و عورت پدر خود را کشف نماید هر دو البته کشته شوند خون ایشان بر خود ایشان است. ۱۲ و اگر کسی با عروس خود بخوابد هر دوی ایشان البته کشته شوند فاحشگی کرده اند خون ایشان بر خود ایشان است. ۱۳ و اگر مردی با مردی مثل با زن بخوابد هر دو فجور کرده اند هر دوی

ایشان کشته شوند خون ایشان بر خود ایشان است. ۱۴ و اگر کسی زنی و مادرش را بگیرد این قباحت است او و ایشان بآتش سوخته شوند تا در میان شما قباحتی نباشد. ۱۵ و مردیکه با بهیمه جماع کند البته کشته شود و آن بهیمه را نیز بکشید. ۱۶ و زنی که به بهیمه نزدیک شود تا با آن جماع کند آن زن و بهیمه را بکش البته کشته شوند خون آنها بر خود آنهاست.

۲۶ و برای من مقدس باشید زیرا که من یهوه قدوس هستم و شما را از امتهای امتیاز کرده ام تا از آن من باشید. ۲۷ مرد و زنی که صاحب اجنه یا جادوگر باشد البته کشته شوند ایشانرا بسنگ سنگسار کنید خون ایشان بر خود ایشان است.

باب بیست و یکم

۱ و خداوند بموسی گفت به کاهنان یعنی پسران هارون خطاب کرده بایشان بگو کسی از شما برای مردگان خود را نجس نسازد. ۲ جز برای خویشان نزدیک خود یعنی برای مادرش و پدرش و پسرش و دخترش و برادرش. ۳ و برای خواهر باکره خود که قریب او باشد و شوهر ندارد برای او خود را نجس تواند کرد. ۴ چونکه در قوم خود رئیس است خود را نجس نسازد تا خویشتن را بی عصمت نماید. ۵ سر خود را بی مو نسازد و گوشه های ریش خود را نتراشد و بدن خود را مجروح ننمایند. ۶ برای خدای خود مقدس باشند و نام خدای خود را بیحرمت ننمایند زیرا که هدایای آتشین خداوند و طعام خدای خود را ایشان میگذرانند پس مقدس باشند. ۷ زن زانیه یا بی عصمت را نکاح ننمایند و زن مطلقه از شوهرش را نگیرند زیرا او برای خدای خود مقدس است. ۸ پس او را تقدیس نما زیرا که او طعام خدای خود را میگذراند پس برای تو مقدس باشد زیرا من یهوه که شما را تقدیس میکنم قدوس هستم. ۹ و دختر هر کاهنی که خود را بفاحشگی بیعصمت ساخته باشد پدر خود را بیعصمت کرده است بآتش سوخته شود.

باب بیست و دوم

۵ و کسیکه هر حشرات را که از آن نجس می شوند لمس نماید یا آدمی را که از او نجس می شوند از هر نجاستی که دارد. ۶ پس کسیکه یکی از اینها را لمس نماید تا شام نجس باشد و تا بدن خود را بآب غسل ندهد از چیزهای مقدس نخورد. ۷ و چون آفتاب غروب کند آنگاه طاهر خواهد بود و بعد از آن از چیزهای مقدس بخورد چونکه خوراک وی است. ۸ میته یا دریده شده را نخورد تا از آن نجس شود من یهوه هستم. ۹ پس وصیعت مرا نگاه دارند

مبادا بسبب آن متحمل گناه شوند و اگر آنرا بی حرمت نمایند بمیرند من یهوه هستم که ایشانرا تقدیس مینمایم.

۱۶ و بخوردن چیزهای مقدس ایشانرا متحمل جرم گناه نسازند زیرا من یهوه هستم که ایشانرا تقدیس مینمایم.

باب بیست و سیم

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۲ بنی اسرائیل را خطاب کرده بایشان بگو موسمهای خداوند که آنها را محفلهای مقدس خواهید خواند اینها موسمهای من میباشند. ۳ شش روز کار کرده شود و در روز هفتم سبت آرامی و محفل مقدس باشد هیچ کار مکنید آن در همه مسکنهای شما سبت برای خداوند است. ۴ اینها موسمهای خداوند و محفلهای مقدس میباشند که آنها را در وقتهای آنها اعلان باید کرد. ۵ در ماه اول روز چهاردهم ماه بین العصرین فصیح خداوند است. ۶ و در روز پانزدهم این ماه عید فطیر برای خداوند است هفت روز فطیر بخورید. ۷ و در روز اول محفل مقدس برای شما باشد هیچکار از شغل مکنید. ۸ هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید و در روز هفتم محفل مقدس باشد هیچکار از شغل مکنید. ۹ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۱۰ بنی اسرائیل را خطاب کرده بایشان بگو چون بزمینیکه من بشما میدهم داخل شوید و محصول آنرا درو کنید آنگاه بافه نوبر خود را نزد کاهن بیاورید. ۱۱ و بافه را بحضور خداوند بجنباند تا شما مقبول شوید در فردای بعد از سبت کاهن آنرا بجنباند. ۱۲ و در روزیکه شما بافه را میجنبانید بره یک ساله بی عیب برای قربانی سوختنی بحضور خداوند بگذرانید. ۱۳ و هدیه آردی آن دو عشر آرد نرم سرشته شده بروغن خواهد بود تا هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد و هدیه ریختنی آن چهار یک هین شراب خواهد بود. ۱۴ و نان و خوشهای برشته شده و خوشهای تازه مخورید تا همان روزیکه قربانی خدای خود را بگذرانید، این برای پُشتهای شما در همه مسکنهای شما فریضة ابدی خواهد بود. ۱۵ و از فردای آن سبت از روزیکه بافه جنبانیدنی را آورده باشید برای خود بشمارید تا هفت هفته تمام بشود. ۱۶ تا فردای بعد از سبت هفتم پنجاه روز بشمارید و هدیه آردی تازه برای خداوند بگذرانید. ۱۷ از مسکنهای خود دو نان جنبانیدنی از دو عشر بیاورید از آرد نرم باشد و با خمیرمایه پخته شود تا نوبر برای خداوند باشد. ۱۸ و همراه نان هفت بره یک ساله بی عیب و یک گوساله و دو قوچ و آنها با هدیه آردی و هدیه ریختنی آنها قربانی سوختنی برای خداوند خواهد بود و هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند. ۱۹ و یک بز نر برای قربانی گناه و دو بره نر یک ساله برای ذبیحه سلامتی بگذرانید. ۲۰ و کاهن آنها

را با نان نویر بجهة هدیة جنبانیدنی بحضور خداوند با آن دو بره بجنباند تا برای خداوند بجهت کاهن مقدس باشد. ۲۱ و در همان روز منادی کنید که برای شما محفل مقدس باشد و هیچ کار از شغل مکنید در همه مسکنهای شما بر پشتهای شما فریضة ابدی باشد. ۲۲ و چون محصول زمین خود را درو کنید گوشه های مزرعة خود را تماماً درو مکن و حصاد خود را خوشه چینی منما آنها را برای فقیر و غریب بگذار من یهوه خدای شما هستم. ۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۲۴ بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو در ماه هفتم در روز اول ماه آرامی سبت برای شما خواهد بود یعنی یادگاری نواختن کرناها و محفل مقدس. ۲۵ هیچ کار از شغل مکنید و هدیة آتشین برای خداوند بگذارانید. ۲۶ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۲۷ در دهم این ماه هفتم روز کفاره است این برای شما محفل مقدس باشد جانهای خود را ذلیل سازید و هدیة آتشین برای خداوند بگذارانید. ۲۸ و در همان روز هیچ کار مکنید زیرا که روز کفاره است تا برای شما بحضور یهوه خدای شما کفاره بشود. ۲۹ و هر کسیکه در همانروز خود را ذلیل نسازد از قوم خود منقطع خواهد شد. ۳۰ و هر کسیکه در همان روز هرگونه کاری بکند آن شخص را از میان قوم او منقطع خواهم ساخت. ۳۱ هیچکار مکنید، برای پشتهای شما در همه مسکنهای شما فریضة ابدی است. ۳۲ این برای شما سبت آرامی خواهد بود پس جانهای خود را ذلیل سازید در شام روز نهم از شام تا شام سبت خود را نگاه دارید. ۳۳ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۳۴ بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو در روز پانزدهم این ماه هفتم عید خیمه ها هفت روز برای خداوند خواهد بود. ۳۵ در روز اول محفل مقدس باشد هیچ کار از شغل مکنید. ۳۶ هفت روز هدیة آتشین برای خداوند بگذارانید و در روز هشتم جشن مقدس برای شما باشد و هدیة آتشین برای خداوند بگذارانید این تکمیل عید است هیچ کار از شغل مکنید. ۳۷ این موسمهای خداوند است که در آنها محفلهای مقدس را اعلان بکنید تا هدیة آتشین برای خداوند بگذارانید یعنی قربانی سوختنی و هدیة آردی و ذبیحه و هدایای ریختنی، مال هر روز را در روزش. ۳۸ سواى سبتهای خداوند و سواى عطایای خود و سواى جمیع نذرهای خود و سواى همه نوافل خود که برای خداوند میدهید. ۳۹ در روز پانزدهم ماه هفتم چون شما محصول زمین را جمع کرده باشید عید خداوند را هفت روز نگاه دارید در روز اول آرامی سبت خواهد بود و در روز هشتم آرامی سبت. ۴۰ و در روز اول میوه درختان نیکو برای خود بگیرید و شاخهای خرما و شاخهای درختان پر برگ و بیدهای نهر و بحضور یهوه خدای خود هفت روز شادی نمایند. ۴۱ و آنرا هر سال هفت روز برای خداوند عید نگاه دارید برای پشتهای شما فریضة ابدی است که در ماه هفتم آنرا عید نگاه دارید. ۴۲ هفت روز در خیمه ها ساکن باشید همه متوطنان در اسرائیل در خیمه ها ساکن

شوند. ۴۳ تا طبقات شما بدانند که من بنی اسرائیل را وقتیکه ایشانرا از زمین مصر بیرون آوردم در خیمه ها ساکن گردانیدم من یهوه خدای شما هستم. ۴۴ پس موسی بنی اسرائیل را از موسمهای خداوند خیر داد.

باب بیست و چهارم

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۲ که بنی اسرائیل را امر بفرما تا روغن زیتون صاف کوییده شده برای روشنائی بگیرند تا چراغ را دائماً روشن کنند. ۳ هارون آنرا بیرون حجاب شهادت در خیمه اجتماع از شام تا صبح بحضور خداوند پیوسته بیاراید در پشتهای شما فریضة ابدی است. ۴ چراغها را بر چراغدان طاهر بحضور خداوند پیوسته بیاراید. ۵ و آرد نرم بگیر و از آن دوازده گرده بپز برای هر گرده دو عشر باشد. ۶ و آنها را بدو صف در هر صف شش بر میز طاهر بحضور خداوند بگذار. ۷ و بر هر صف بخور صاف بنه تا بجهت یادگاری برای نان و هدیه آتشین باشد برای خداوند. ۸ در هر روز سبت آنرا همیشه بحضور خداوند بیاراید از جانب بنی اسرائیل عهد ابدی خواهد بود. ۹ و از آن هارون و پسرانش خواهد بود تا آنرا در مکان مقدس بخورند زیرا این از هدایای آتشین خداوند بفریضة ابدی برای وی قدس اقداس خواهد بود.

۱۳ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۱۴ آن کسرا که لعنت کرده است بیرون لشکرگاه ببر و همه آنانیکه شنیدند دستهای خود را بر سر وی بنهند و تمامی جماعت او را سنگسار کنند. ۱۵ و بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو هر کسیکه خدای خود را لعنت کند متحمل گناه خود خواهد بود. ۱۶ و هر که اسم یهوه را کفر گوید هر آینه کشته شود تمامی جماعت او را البته سنگسار کنند خواه غریب خواه متوطن چونکه اسم را کفر گفته است کشته شود. ۱۷ و کسیکه آدمی را بزند که بمیرد البته کشته شود. ۱۸ و کسیکه بهیمه را بزند که بمیرد عوض آن را بدهد جان به عوض جان. ۱۹ و کسیکه همسایه خود را عیب رسانیده باشد چنانکه او کرده باشد باو کرده خواهد شد. ۲۰ شکستگی عوض شکستگی چشم عوض چشم دندان عوض دندان چنانکه بآن شخص عیب رسانیده همچنان باو رسانیده شود. ۲۱ و کسیکه بهیمه را کشت عوض آن را بدهد اما کسیکه انسانرا کشت کشته شود. ۲۲ شما را یک حکم خواهد بود خواه غریب خواه متوطن زیرا که من یهوه خدای شما هستم.

باب بیست و پنجم

۳ شش سال مزرعه خود را بکار و شش سال تاکستان خود را پازش بکن و محصولشرا جمع

کن. ۴ و در سال هفتم سبت آرامی برای زمین باشد یعنی سبت برای خداوند مزرعه خود را مکار و تاکستان خود را پازش منما. ۵ آنچه از مزرعه تو خودرو باشد درو مکن و انگورهای مَو پازش ناکرده خود را مچین سال آرامی برای زمین باشد.

۲۰ و اگر گوئید در سال هفتم چه بخوریم زیرا اینک نمیکاریم و حاصل خود را جمع نمی‌کنیم. ۲۱ پس در سال ششم برکت خود را بر شما خواهیم فرمود و محصول سه سال خواهد داد. ۲۲ و در سال هشتم بکارید و از محصول کهنه تا سال نهم بخورید تا حاصل آن برسد کهنه را بخورید. ۲۳ و زمین بفروش ابدی نرود زیرا زمین از آن من است و شما نزد من غریب و مهمان هستید.

باب بیست و هفتم

۱۷ و اگر زمین خود را از سال یوییل وقف نماید موافق برآورد تو برقرار باشد. ۱۸ و اگر زمین خود را بعد از یوییل وقف نماید آنگاه کاهن نقد آنرا موافق سالهائیکه تا سال یوییل باقی می‌باشد برای وی بشمارد و از برآورد تو تخفیف شود. ۱۹ و اگر آنکه زمین را وقف کرد بخواهد آنرا فدیة دهد پس پنج یک از نقد برآورد ترا برآن بیفزاید و برای وی برقرار شود. ۲۰ و اگر نخواهد زمین را فدیة دهد یا اگر زمین را بدیگری فروخته باشد بعد از آن فدیة داده نخواهد شد. ۲۱ و آن زمین چون در یوییل رها شود مثل زمین وقف برای خداوند مقدس خواهد بود ملکیت آن برای کاهن است. ۲۲ و اگر زمینی را که خریده باشد که از زمین ملک او نبود برای خداوند وقف نماید. ۲۳ آنگاه کاهن مبلغ برآورد ترا تا سال یوییل برای وی بشمارد و در آن روز برآورد ترا مثل وقف خداوند بوی بدهد. ۲۴ و آن زمین در سال یوییل بکسیکه از او خرید شده بود خواهد برگشت یعنی بکسی که آن زمین ملک موروثی وی بود.

سفر اعداد

باب ششم

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۲ بنی اسرائیل را خطاب کرده بایشان بگو چون مرد یا زن نذر خاص یعنی نذر نذیره بکند و خود را برای خداوند تخصیص نماید. ۳ آنگاه از شراب و مسکرات پرهیزد و سرکه شراب و سرکه مسکرات را ننوشد و هیچ عصیر انگور ننوشد و انگور تازه یا خشک نخورد. ۴ و تمام ایام تخصیصش از هر چیزیکه از تاک انگور ساخته شود از هسته تا پوست نخورد. ۵ و تمام ایام نذر تخصیص او اُسْتَرَه برسر او نیاید و

تا انقضای روزهائیکه خود را برای خداوند تخصیص نموده است مقدس شده گیسهای موی سر خود را بلند دارد. ۶ و تمام روزهائیکه خود را برای خداوند تخصیص نموده است نزدیک بدن میّت نیاید.

باب نهم

۱ و در ماه اوّل سال دوّم بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر خداوند موسی را در صحرای سینا خطاب کرده گفت. ۲ بنی اسرائیل عید فصح را در موسمش بجا آورند. ۳ در روز چهاردهم این ماه آنرا در وقت عصر در موسمش بجا آورید بر حسب همهّ فرایضش و همهّ احکامش آنرا معمول دارید. ۴ پس موسی به بنی اسرائیل گفت که فصح را بجا آورند. ۵ و فصح را در روز چهاردهم ماه اول در وقت عصر در صحرای سینا بجا آوردند برحسب هر چه خداوند بموسی امر فرموده بود بنی اسرائیل چنان عمل نمودند. ۶ اما بعضی اشخاص بودند که از میّت آدمی نجس شده فصح را در آن روز نتوانستند بجا آورند پس در آن روز نزد موسی و هارون آمدند. ۷ و آن اشخاص ویرا گفتند که ما از میّت آدمی نجس هستیم پس چرا از گذرانیدن قربانی خداوند در موسمش در میان بنی اسرائیل ممنوع شویم. ۸ موسی ایشانرا گفت بایستید تا آنچه خداوند در حق شما امر فرماید بشنوم. ۹ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۱۰ بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو اگر کسی از شما یا از اعقاب شما از میّت نجس شود یا در سفر دور باشد مع هذا فصح را برای خداوند بجا آورد. ۱۱ در روز چهاردهم ماه دوم آنرا در وقت عصر بجا آورند و آنرا با نان فطیر و سبزیّ تلخ بخورند. ۱۲ چیزی از آن تا صبح نگذارند و از آن استخوانی نشکنند برحسب جمیع فرایض فصح آنرا معمول دارند. ۱۳ اما کسیکه طاهر باشد و در سفر نباشد و از بجا آوردن فصح باز ایستد آنکس از قوم خود منقطع شود چونکه قربانی خداوند را در موسمش نگذرانیده است آن شخص گناه خود را متحمل خواهد شد. ۱۴ و اگر غریبی در میان شما مأوا گزیند و بخواهد که فصح را برای خداوند بجا آورد بر حسب فریضه و حکم فصح عمل نماید برای شما یک فریضه میباشد خواه برای غریب و خواه برای متوطن.

باب بیستم

۳ و قوم با موسی منازعت کرده گفتند کاشکه میمردیم وقتیکه برادران ما در حضور خداوند مردند. ۴ و چرا جماعت خداوند را باین بیابان آوردید تا ما و بهایم ما در اینجا بمیریم. ۵ و ما را از مصر چرا برآوردید تا ما را باین جای بد بیاورید که جای زراعت و انجیر و مَو و

انار نیست و آب هم نیست که بنوشیم.

باب سی و سیم

۵۰ و خداوند موسی را در عَرَبَاتِ مَوَّابِ نَزْدِ اُرْدُنِّ در مقابل اریحا خطاب کرده گفت. ۵۱ بنی اسرائیل را خطاب کرده بایشان بگو چون شما از اردن بزمین کنعان عبور کنید. ۵۲ جمیع ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج نمائید و تمامی صورتهای ایشانرا خراب کنید و تمامی بتهای ریخته شده ایشانرا بشکنید و همه مکانهای بلند ایشانرا منهدم سازید. ۵۳ و زمین را بتصرف آورده در آن ساکن شوید. ۵۴ زیرا که آن زمینرا بشما دادم تا مالک آن باشید. ۵۵ و زمین را بحسب قبایل خود بقرعه تقسیم کنید برای کثیر نصیب او را کثیر بدهید و برای قلیل نصیب او را قلیل بدهید جائیکه قرعه برای هر کس برآید از آن او باشد برحسب اسباط آبائی شما آنرا تقسیم نمائید.

باب سی و پنجم

۹ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. ۱۰ بنی اسرائیل را خطاب کرده بایشان بگو چون شما از اردن بزمین کنعان عبور کنید. ۱۱ آنگاه شهرها برای خود تعیین کنید تا شهرهای ملجأ برای شما باشد تا هر قاتلی که شخصیرا سهواً کشته باشد بآنجا فرار کند. ۱۲ و این شهرها برای شما بجهت ملجأ از ولیّ مقتول خواهد بود تا قاتل پیش از آنکه بحضور جماعت برای داوری بایستد نمیرد. ۱۳ و از شهرهاییکه میدهید شش شهر ملجأ برای شما باشد. ۱۴ سه شهر از آنطرف اردن بدهید و سه شهر در زمین کنعان بدهید تا شهرهای ملجأ باشد. ۱۵ بجهت بنی اسرائیل و غریب و کسیکه در میان شما وطن گزیند این شش شهر برای ملجأ باشد تا هر که شخصی را سهواً کشته باشد بآنجا فرار کند. ۱۶ و اگر او را بآلت آهنین زد که مُرد او قاتل است و قاتل البته کشته شود. ۱۷ و اگر او را با دست خود بسنگی که از آن کسی کشته شود بزند تا بمیرد او قاتل است و قاتل البته کشته شود. ۱۸ و اگر او را بچوب دستی که بآن کسی کشته شود بزند تا بمیرد او قاتل است و قاتل البته کشته شود. ۱۹ ولیّ خون خود قاتل را بکشد هرگاه باو برخورد او را بکشد. ۲۰ و اگر از روی بغض او را با تیغ زد یا قصداً چیزی بر او انداخت که مُرد. ۲۱ یا از روی عداوت او را با دست خود زد که مرد آن زننده چونکه قاتل است البته کشته شود ولیّ خون هرگاه بقاتل برخورد او را بکشد. ۲۲ لیکن اگر او را بدون عداوت سهواً تیغ زند یا چیزی بدون قصد بر او اندازد. ۲۳ و اگر سنگی را که کسی بآن کشته شود نادیده بر او بیندازد که بمیرد و با وی دشمنی نداشته

و بد اندیش او نبوده باشد. ۲۴ پس جماعت در میان قاتل و ولیّ خون برحسب این احکام داوری نمایند. ۲۵ و جماعت قاتل را از دست ولیّ خون رهایی دهند و جماعت وی را بشهر ملجای او که بآن فرار کرده بود برگردانند و او در آنجا ناموت رئیس کهنه که بروغن مقدس مسح شده است ساکن باشد. ۲۶ و اگر قاتل وقتی از حدود شهر ملجای خود که بآن فرار کرده بود بیرون آید. ۲۷ و ولیّ خون او را بیرون حدود شهر ملجایش بیابد پس ولیّ خون قاتل را بکشد قصاص خون برای او نشود. ۲۸ زیرا که میبایست تا وفات رئیس کهنه در شهر ملجای خود مانده باشد و بعد از وفات رئیس کهنه قاتل بزمین ملک خود برگردد. ۲۹ و این احکام برای شما در قرنهای شما در جمیع مسکنهای شما فریضة عدالتی خواهد بود. ۳۰ هر که شخصیرا بکشد پس قاتل بگواهی شاهدان کشته شود و یک شاهد برای کشته شدن کسی شهادت ندهد. ۳۱ و هیچ فدیة بعوض جان قاتلی که مستوجب قتل است مگیرید بلکه او البته کشته شود. ۳۲ و از کسی که بشهر ملجای خود فرار کرده باشد فدیة مگیرید که پیش از وفات کاهن برگردد و بزمین خود ساکن شود. ۳۳ و زمینیرا که در آن ساکنید مَلَوْتُ مسازید زیرا که خون زمین را مَلَوْتُ میکند و زمین را برای خونیکه در آن ریخته شود کفاره نمیتوان کرد مگر بخون کسیکه آنرا ریخته باشد. ۳۴ پس زمینیرا که شما در آن ساکنید و من در میان آن ساکن هستم نجس مسازید زیرا من که یهوه هستم در میان بنی اسرائیل ساکن میباشم.

سفر تشنیه

باب اول

۱ این است سخنانیکه موسی بآنطرف اردن در بیابان عربّه مقابل سوف در میان فاران و توفل و لابان و حضیروت و دی ذهب با تمامی اسرائیل گفت. ۲ از حوریب براه جبل سعیر تا قادش برنیع سفر یازده روزه است. ۳ پس در روز اول ماه یازدهم سال چهلم موسی بنی اسرائیل را برحسب هر آنچه خداوند او را برای ایشان امر فرموده بود تکلم نمود. ۴ بعد از آنکه سیحون ملک اموریانرا که در حشبون ساکن بود و عوج ملک باشان را که در عشتاروت در ادرعی ساکن بود کشته بود. ۵ بآن طرف اردن در زمین موآب موسی بیان کردن این شریعت شروع کرده گفت. ۶ یهوه خدای ما ما را در حوریب خطاب کرده گفت توقف شما در این کوه بس شده است. ۷ پس توجه نموده کوچ کنید و بکوهستان اموریان و جمیع حوالی آن از عربّه و کوهستان و هامون و جنوب و کناره دریا یعنی زمین کنعانیان و لبّان تا نهر بزرگ که نهر

فرات باشد داخل شوید. ۸ اینک زمین را پیش روی شما گذاشتم پس داخل شده زمینیرا که خداوند برای پدران شما ابراهیم و اسحق و یعقوب قَسَم خورد که بایشان و بعد از آنها بذریت ایشان بدهد بتصرف آورید. ۹ و در آن وقت بشما متکلم شده گفتم من بتنهایی نمیتوانم متحمل شما باشم. ۱۰ یهوه خدای شما را افزوده است و اینک شما امروز مثل ستارگان آسمان کثیر هستید. ۱۱ یهوه خدای پدران شما را هزار چندان که هستید بیفزاید و شما را بر حسب آنچه بشما گفته است برکت دهد. ۱۲ لیکن من چگونه به تنهایی متحمل محنت و بار و منازعت شما بشوم. ۱۳ پس مردان حکیم و عاقل و معروف از اسباط خود بیاورید تا ایشانرا بر شما رؤسا سازم. ۱۴ و شما در جواب من گفتید سخنی که گفتم نیکو است که بکنیم. ۱۵ پس رؤسای اسباط شما را که مردان حکیم و معروف بودند گرفته ایشانرا بر شما رؤسا ساختم تا سروران هزاره ها و سروران صدها و سروران پنجاهها و سروران دهها و ناظران اسباط شما باشند. ۱۶ و در آنوقت داوران شما را امر کرده گفتم دعوی برادران خود را بشنوید و در میان هر کس و برادرش و غریبیکه نزد وی باشد بانصاف داوری نمائید. ۱۷ و در داوری طرف داری مکنید کوچک را مثل بزرگ بشنوید و از روی انسان مترسید زیرا که داوری از آن خدا است و هر دعوی که برای شما مشکل است نزد من بیاورید تا آنرا بشنوم. ۱۸ و آنوقت همه چیزهائیرا که باید بکنید برای شما امر فرمودم. ۱۹ پس از حوریب کوچ کرده از تمامی این بیابان بزرگ و ترسناک که شما دیدید براه کوهستان اموریان رفتیم چنانکه یهوه خدای ما بما امر فرمود و به قادش برنیع رسیدیم. ۲۰ و بشما گفتم بکوهستان اموریانیکه یهوه خدای ما بما میدهد رسیده اید. ۲۱ اینک یهوه خدای تو این زمین را پیش روی تو گذاشته است پس برآی و چنانکه یهوه خدای پدرانت بتو گفته است آنرا بتصرف آور و ترسان و هراسان مباش. ۲۲ آنگاه جمیع شما نزد من آمده گفتم مردان چند پیش روی خود بفرستیم تا زمین را برای ما جاسوسی نمایند و ما را از راهیکه باید برویم و از شهرهائیکه بآنها میرویم خبر بیاورند. ۲۳ و اینسخن مرا پسند آمد پس دوازده نفر از شما یعنی یکیرا از هر سبط گرفتیم. ۲۴ و ایشان متوجه راه شده بکوه برآمدند و بوادی آشکول رسیده آنرا جاسوسی نمودند. ۲۵ و از میوه زمین بدست خود گرفته آنرا نزد ما آوردند و ما را مخبر ساخته گفتند زمینیکه یهوه خدای ما بما میدهد نیکو است. ۲۶ لیکن شما نخواستید که بروید بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید. ۲۷ و در خیمه های خود همه کرده گفتم چونکه خداوند ما را دشمن داشت ما را از زمین مصر بیرون آورد تا ما را بدست اموریان تسلیم کرده هلاک سازد. ۲۸ و حال کجا برویم چونکه برادران ما دل ما را گذاخته گفتند که این قوم از ما بزرگتر و بلندتراند و شهرهای ایشان بزرگ و تا آسمان حصاردار است و نیز بنی

عناقرا در آنجا دیده ایم. ۲۹ پس من بشما گفتم مترسید و از ایشان هراسان مباشید. ۳۰
 یهوه خدای شما که پیش روی شما می‌رود برای شما جنگ خواهد کرد برحسب هر آنچه بنظر
 شما در مصر برای شما کرده است. ۳۱ و هم در بیابان که در آنجا دیدید چگونه یهوه خدای
 تو مثل کسیکه پسر خود را میبرد ترا در تمامی راه که میرفتید برمیداشت تا باینجا
 رسیدید. ۳۲ لیکن با وجود این همه شما به یهوه خدای خود ایمان نیاوردید. ۳۳ که پیش روی
 شما در راه میرفت تا جایی برای نزول شما بطلبد وقت شب در آتش تا راهی را که بآن بروید
 بشما بنماید و وقت روز در ابر. ۳۴ و خداوند آواز سخنان شما را شنیده غضبناک شد و قسم
 خورده گفت. ۳۵ هیچکدام از این مردمان و از این طبقه شیر بر آن زمین نیکو را که قسم
 خوردم که پیدران شما بدهم هرگز نخواهند دید. ۳۶ سوای کالیب بن یفنه که آنرا خواهد دید و
 زمینیرا که در آن رفته بود بوی و پسرانش خواهم داد چونکه خداوند را پیروی کامل نمود.
 ۳۷ و خداوند بخاطر شما بر من نیز خشم نموده گفت که تو هم داخل آنجا خواهی شد. ۳۸
 یوشع بن نون که بحضور تو میایستد داخل آنجا خواهد شد پس او را قوی گردان زیرا او است
 که آنرا برای بنی اسرائیل تقسیم خواهد نمود. ۳۹ و اطفال شما که در باره آنها گفتید که
 بیغما خواهند رفت و پسران شما که امروز نیک و بد را تمیز نمیدهند داخل آنجا خواهند شد
 و آنرا بایشان خواهم داد تا مالک آن بشوند. ۴۰ و اما شما رو گردانیده از راه بحر قلزم
 بیابان کوچ کنید. ۴۱ و شما در جواب من گفتید که بخداوند گناه ورزیده ایم پس رفته جنگ
 خواهیم کرد موافق هر آنچه یهوه خدای ما بما امر فرموده است و همه شما اسلحه جنگ خود
 را بسته عزیمت کردید که بکوه برآئید. ۴۲ آنگاه خداوند بمن گفت بایشان بگو که نروند و
 جنگ نمایند زیرا که من در میان شما نیستم مبادا از حضور دشمنان خود مغلوب شوید.
 ۴۳ پس بشما گفتم لیکن نشنیدید بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید و مغرور شده بفراز
 کوه برآمدید. ۴۴ و اموریانیکه در آن کوه ساکن بودند بمقابله شما بیرون آمده شما را تعاقب
 نمودند بطوریکه زنبورها میکنند و شما را از سعیر تا حرما شکست دادند. ۴۵ پس برگشته
 بحضور خداوند گریه نمودید اما خداوند آواز شما را نشنید و بشما گوش نداد. ۴۶ و در قادی
 برحسب ایام توقف خود روزهای بسیار ماندید.

باب دوم

۱ پس برگشته چنانکه خداوند بمن گفته بود از راه بحر قلزم در بیابان کوچ کردیم و روزهای
 بسیار کوه سعیر را دور زدیم. ۲ پس خداوند مرا خطاب کرده گفت. ۳ دور زدن شما باین کوه
 بس است بسوی شمال برگردید. ۴ و قوم را امر فرموده بگو که شما از حدود برادران خود

بنی عیسو که در سَعیر ساکنند باید بگذرید و ایشان از شما خواهند ترسید پس بسیار احتیاط کنید. ۵ و با ایشان منازعه نکنید زیرا که از زمین ایشان بقدر کف پائی هم بشما نخواهم داد چونکه کوه سَعیر را به عیسو بملکیت داده ام. ۶ خوراک را از ایشان بنقره خریده بخورید و آب را نیز از ایشان بنقره خریده بنوشید. ۷ زیرا که یهوه خدای تو ترا در همه کارهای دستت برکت داده است او راه رفتنت را در این بیابان بزرگ میداند الآن چهل سال است که یهوه خدایت با تو بوده است و بهیچ چیز محتاج نشده. ۸ پس از برادران خود بنی عیسو که در سَعیر ساکنند از راه عَرَبَه از ایلت و عَصِیون جابِر عبور نمودیم. ۹ پس برگشته از راه بیابان موآب گذشتیم و خداوند مرا گفت موآبرا اذیت مرسان و با ایشان منازعت و جنگ منما زیرا که از زمین ایشان هیچ نصیبی بشما نخواهم داد چونکه عار را ببنی لوط برای ملکیت داده ام. ۱۰ ای میان که قوم عظیم و کثیر و بلندقد مثل عناقیان بودند پیش در آنجا سکونت داشتند. ۱۱ ایشان نیز مثل غناقیان از رفائیان محسوب بودند لیکن موآبیان ایشانرا ای میان میخوانند. ۱۲ و حوریان در سَعیر پیشتر ساکن بودند و بنی عیسو ایشانرا اخراج نموده ایشانرا از پیش روی خود هلاک ساختند و در جای ایشان ساکن شدند چنانکه اسرائیل بزمین میراث خود که خداوند بایشان داده بود کردند. ۱۳ الان برخیزید و از وادی زارد عبور نمائید پس از وادی زارد عبور نمودیم. ۱۴ و ایامیکه از قادش برنیع راه میرفتیم تا از وادی زارد عبور نمودیم سی و هشت سال بود تا تمامی آن طبقه مردان جنگی از میان اردو تمام شدند چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود. ۱۵ و دست خداوند نیز برایشان میبود تا ایشانرا از میان اردو بالکل هلاک کند. ۱۶ پس چون جمیع مردان جنگی از میان قوم بالکل مردند. ۱۷ آنگاه خداوند مرا خطاب کرده گفت. ۱۸ تو امروز از عار که سرحد موآب باشد باید بگذری. ۱۹ و چون بمقابل بنی عمون برسی ایشانرا مرنجان و با ایشان منازعه مکن زیرا که از زمین بنی عمون نصیبی بتو نخواهم داد چونکه آنرا ببنی لوط بملکیت داده ام. ۲۰ (آن نیز زمین رفائیان شمرده میشود و رفائیان پیشتر ساکن آنجا بودند لیکن عمونیان ایشانرا زَمَمِیان میخوانند. ۲۱ ایشان قومی عظیم و کثیر و بلندقد مثل عناقیان بودند و خداوند آنها را از پیش روی ایشان هلاک کرد پس ایشانرا اخراج نموده در جای ایشان ساکن شدند. ۲۲ چنانکه برای بنی عیسو که در سَعیر ساکنند عمل نموده حوریانرا از حضور ایشان هلاک ساخته آنها را اخراج نمودند و تا امروز در جای ایشان ساکنند. ۲۳ و عویان را که در دهات تا به غَزَا ساکن بودند کفتوریان که از کفتور بیرون آمدند هلاک ساخته در جای ایشان ساکن شدند.) ۲۴ پس برخیزید و کوچ کرده از وادی ارنون عبور کنید اینک سیحون آموری ملک حشبون و زمین او را بدست تو دادم بتصرف آن شروع کن و با ایشان جنگ نما. ۲۵ امروز شروع کرده

خوف و ترس ترا بر قومهای زیر تمام آسمان مستولی میگردانم و ایشان آوازه ترا شنیده خواهند لرزید و از ترس تو مضطرب خواهند شد. ۲۶ پس قاصدان با سخنان صلح آمیز از بیابان قدیموت نزد سیحون ملک حشبون فرستاده گفتم. ۲۷ اجازت بده که از زمین تو بگذرم بشاه راه خواهم رفت و بطرف راست یا چپ میل نخواهم کرد. ۲۸ خوراک را بنقره بمن بفروش تا بخورم و آب را بنقره بمن بده تا بنوشم فقط اجازت بده تا بر پایهای خود بگذرم. ۲۹ چنانکه بنی عیسو که در سعیر ساکنند و موآبیان که در عار ساکنند بمن رفتار نمودند تا از اردن بزمینیکه یهوه خدای ما بما میدهد عبور نمایم. ۳۰ اما سیحون ملک حشبون نخواست که ما را از سرحد خود راه بدهد زیرا که یهوه خدای تو روح او را بقساوت و دل او را بسختی واگذاشت تا او را چنانکه امروز شده است بدست تو تسلیم نماید. ۳۱ و خداوند مرا گفت اینک بتسلیم نمودن سیحون و زمین او بدست تو شروع کردم پس بنا بتصرف آن بنما تا زمین او را مالک شوی. ۳۲ آنگاه سیحون با تمامی قوم خود بمقابله ما برای جنگ کردن در یاهص بیرون آمدند. ۳۳ و یهوه خدای ما او را بدست ما تسلیم نموده او را با پسرانش و جمیع قومش زدیم. ۳۴ و تمامی شهرهای او را در آنوقت گرفته مردان و زنان و اطفال هر شهر را هلاک کردیم که یکی را باقی نگذاشتیم. ۳۵ لیکن بهایم را با غنیمت شهرهاییکه گرفته بودیم برای خود بغارت بردیم. ۳۶ از عروعر که بر کناره وادی ارنون است و شهری که در وادی است تا جلعاد قریه نبود که بما ممتنع باشد یهوه خدای ما همه را بما تسلیم نمود. ۳۷ لیکن بزمین بنی عمون و بتمامی کناره وادی یبوق و شهرهای کوهستان و بهر جائیکه یهوه خدای ما نهی فرموده بود نزدیک نشدیم.

باب سیم

۱ پس برگشته براه باشان و عوج ملک باشان با تمامی قوم خود بمقابله ما بیرون آمده در ادرعی جنگ کرد. ۲ و خداوند مرا گفت از او مترس زیرا که او و تمامی قومش و زمینشرا بدست تو تسلیم نموده ام تا بطوریکه با سیحون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود عمل نمودی با وی نیز عمل نمائی. ۳ پس یهوه خدای ما عوج ملک باشان را نیز و تمامی قومشرا بدست ما تسلیم نموده او را بحدی شکست دادیم که احدی از برای وی باقی نماند. ۴ و در آنوقت همه شهرهایش را گرفتیم و شهری نماند که از ایشان نگرفتیم یعنی شصت شهر و تمامی مرزبوم ارجوب که مملکت عوج در باشان بود. ۵ جمیع اینها شهرهای حصاردار با دیوارهای بلند و دروازهها و پشت بندها بود سوای قرای بیحصار بسیار کثیر. ۲۱ و در آنوقت یوشع را امر فرموده گفتم هر آنچه یهوه خدای شما باین دو پادشاه کرده است

چشمان تو دید پس خداوند با تمامی ممالیکه بسوی آنها عبور میکنی چنین خواهد کرد. ۲۲ از ایشان مترسید زیرا که یهوه خدای شما است که برای شما جنگ میکند. ۲۳ و در آنوقت نزد خداوند استغاثه کرده گفتم. ۲۴ ای خداوند یهوه تو به نشان دادن عظمت و دست قوی خود ببند ات شروع کرده زیرا کدام خدا است در آسمان یا در زمین که مثل اعمال و جبروت تو میتواند عمل نماید. ۲۵ تمنا اینکه عبور نمایم و زمین نیکو را که بآنطرف اردن است و این کوه نیکو و لبنانرا ببینم. ۲۶ لیکن خداوند بخاطر شما با من غضبناک شده مرا اجابت ننمود و خداوند مرا گفت، ترا کافی است، بار دیگر دربارهٔ این امر با من سخن مگو. ۲۷ بقلهٔ فسجه برآی و چشمان خود را بطرف مغرب و شمال و جنوب و مشرق بلند کرده بچشمان خود بین زیرا که از این اردن نخواهی گذشت. ۲۸ اما یوشع را امر فرموده او را دلیر و قوی گردان زیرا که او پیش این قوم عبور نموده زمینرا که تو خواهی دید برای ایشان تقسیم خواهد نمود. ۲۹ پس در دره در برابر بیت فغور توقف نمودیم.

باب چهارم

۱ پس الان ای اسرائیل فرایض و احکامیرا که من بشما تعلیم میدهم تا آنها را بجا آورید بشنوید تا زنده بمانید و داخل شده زمینرا که یهوه خدای پدران شما بشما میدهد بتصرف آورید. ۲ بر کلامیکه من بشما امر میفرمایم چیزی میفزائید و چیزی از آن کم منمائید تا اوامر یهوه خدای خود را که بشما امر میفرمایم نگاه دارید. ۳ چشمان شما آنچه را خداوند در بعل فغور کرد دید زیرا هر که پیروی بعل فغور کرد یهوه خدای تو او را از میان تو هلاک ساخت. ۴ اما جمیع شما که به یهوه خدای خود ملصق شدید امروز زنده ماندید. ۴۹ و تمامی عربّه بآنطرف اردن بسوی مشرق تا دریای عربّه زیر دامنه‌های فسجه.

باب پنجم

۱ و موسی تمامی بنی اسرائیل را خوانده بایشان گفت ای اسرائیل فرایض و احکامیرا که من امروز بگوش شما میگویم بشنوید تا آنها را یاد گرفته متوجه باشید که آنها را بجا آورید. ۲ یهوه خدای ما با ما در حوریب عهد بست. ۳ خداوند این عهد را با پدران ما نه بست بلکه با ما که جمیعاً امروز در اینجا زنده هستیم. ۴ خداوند در کوه از میان آتش با شما روبرو متکلم شد. ۵ (من در آن وقت میان خداوند و شما ایستاده بودم تا کلام خداوند را برای شما بیان کنم زیرا که شما بسبب آتش میترسیدید و بفراز کوه برنیامدید) و گفت. ۶ من هستم یهوه خدای تو که ترا از زمین مصر از خانهٔ بندگی بیرون آوردم. ۷ ترا بحضور من خدایان

دیگر نباشند. ۸ بجهت خود صورت تراشیده یا هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان یا از آنچه پائین در زمین یا از آنچه در آبهای زیر زمین است مساز. ۹ آنها را سجده و عبادت منما زیرا من که یهوه خدای تو هستم خدای غیورم و گناه پدرانرا بر پسران تا پشت سیم و چهارم از آنانیکه مرا دشمن دارند میرسانم. ۱۰ و رحمت میکنم تا هزار پشت بر آنانیکه مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند. ۱۱ نام یهوه خدای خود را بیاطل مبر زیرا خداوند کسیرا که نام او را بیاطل برد بیگناه نخواهد شمرد. ۱۲ روز سبت را نگاه دار و آنرا تقدیس نما چنانکه یهوه خدایت بتو امر فرموده است. ۱۳ شش روز مشغول باش و هر کار خود را بکن. ۱۴ اما روز هفتمین سبت یهوه خدای تو است در آن هیچکاری مکن تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و گاوت و الاغت و همه بهایمت و مهمانت که در اندرون دروازه‌های تو باشد تا غلامت و کنیزت مثل تو آرام گیرند. ۱۵ و بیاد آور که در زمین مصر غلام بودی و یهوه خدایت ترا بدست قوی و بازوی دراز از آنجا بیرون آورد بنابراین یهوه خدایت ترا امر فرموده است که روز سبت را نگاه داری. ۱۶ پدر و مادر خود را حرمت دار چنانکه یهوه خدایت ترا امر فرموده است تا روزهایت دراز شود و ترا در زمینیکه یهوه خدایت بتو میبخشد نیکوئی باشد. ۱۸ قتل مکن. ۱۹ و زنا مکن. ۲۰ و دزدی مکن. ۲۱ و بر همسایه خود شهادت دروغ مده. ۲۱ و بر زن همسایه ات طمع مورز و بخانه همسایه ات و بمرعه او و بغلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و بهر چه از آن همسایه تو باشد طمع مکن. ۲۲ این سخنانرا خداوند بتمامی جماعت شما در کوه از میان آتش و ابر و ظلمت غلیظ باآواز بلند گفت و بر آنها چیزی نیفزود و آنها را بر دو لوح سنگ نوشته بمن داد.» ۲۳ و چون شما آن آواز را از میان تاریکی شنیدید و کوه باآتش میسوخت شما با جمیع رؤسای اسباط و مشایخ خود نزد من آمده. ۲۴ گفتید اینک یهوه خدای ما جلال و عظمت خود را بر ما ظاهر کرده است و آواز او را از میان آتش شنیدیم پس امروز دیدیم که خدا با انسان سخن میگوید و زنده است. ۳۰ برو و ایشانرا بگو بخیمه های خود برگردید. ۳۱ و اما تو در اینجا پیش من بایست تا جمیع اوامر و فرایض و احکامیرا که میباید به ایشان تعلیم دهی بتو بگویم و آنها را در زمینیکه من بایشان میدهم تا در آن تصرف نمایند بجا آورند. ۳۲ پس توجه نمائید تا آنچه یهوه خدای شما بشما امر فرموده است بعمل آورید و براست و چپ انحراف منمائید. ۳۳ در تمامی آن طریقیکه یهوه خدای شما بشما امر فرموده است سلوک نمائید تا برای شما نیکو باشد و ایام خود را در زمینیکه بتصرف خواهید آورد طویل نمائید.

باب ششم

۱ و این است اوامر و فرایض و احکامیکه یهوه خدای شما امر فرمود که بشما تعلیم داده شود تا آنها را در زمینیکه شما بسوی آن برای تصرفش عبور میکنید بجا آورید. ۲ و تا از یهوه خدای خود ترسان شده جمیع فرایض و اوامر او را که من بشما امر میفرمایم نگاه داری تو و پسررت و پسر پسررت در تمامی ایام عمرت و تا عمر تو دراز شود. ۳ پس ای اسرائیل بشنو و بعمل نمودن آن متوجه باش تا برای تو نیکو باشد و بسیار افزوده شوی در زمینیکه بشیر و شهد جاریست چنانکه یهوه خدای پدرانت ترا وعده داده است. ۴ ای اسرائیل بشنو یهوه خدای ما یهوه واحد است. ۵ پس یهوه خدای خود را بتمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما. ۶ و این سخنانیکه من امروز ترا امر میفرمایم بر دل تو باشد.

۲۰ چون پسر تو در ایام آینده از تو سؤال نموده گوید که مراد از این شهادت و فرایض و احکامیکه یهوه خدای ما بشما امر فرموده است چیست. ۲۱ پس بیسر خود بگو ما در مصر غلام فرعون بودیم و خداوند ما را از مصر با دست قوی بیرون آورد.

باب هشتم

۱ تمامی اوامریرا که من امروز بشما امر میفرمایم حفظ داشته بجا آورید تا زنده مانده زیاد شوید و بزمینیکه خداوند برای پدران شما قسم خورده بود داخل شده در آن تصرف نمائید. ۲ و بیاد آور تمامی راه را که یهوه خدایت ترا این چهل سال در بیابان رهبری نمود تا ترا ذلیل ساخته بیازماید و آنچه را که در دل تو است بداند که آیا اوامر او را نگاه خواهی داشت یا نه. ۳ و او ترا ذلیل و گرسنه ساخت و من را بتو خورانید که نه تو آنرا میدانستی و نه پدرانت میدانستند تا ترا بیاموزاند که انسان نه به نان تنها زیست میکند بلکه بهر کلمه ئیکه از دهان خداوند صادر شود انسان زنده میشود. ۴ در این چهل سال لباس تو در برت مُندرس نشد و پای تو آماس نکرد. ۵ پس در دل خود فکر کن که بطوریکه پدر پسر خود را تأدیب مینماید یهوه خدایت ترا تأدیب کرده است. ۶ و اوامر یهوه خدای خود را نگاه داشته در طریقه‌های او سلوک نما و از او بترس. ۷ زیرا که یهوه خدایت ترا بزمین نیکو درمیآورد زمین پُر از نهرهای آب و از چشمه ها و دریاچه ها که از دره ها و کوهها جاری میشود. ۸ زمینیکه پر از کندم و جو و مَو و انجیر و انار باشد زمینیکه پر از زیتون زیت و عسل است.

باب هفدهم

۱۴ چون بزمینیکه یهوه خدایت بتو میدهد داخل شوی و در آن تصرف نموده ساکن شوی و بگوئی مثل جمیع امتهائیکه باطراف منند پادشاهی بر خود نصب نمایم. ۱۵ البته پادشاهیرا که یهوه خدایت برگزیند بر خود نصب نما یکی از برادرانت را بر خود پادشاه بساز و مرد بیگانه را که از برادرانت نباشد نمیتوانی بر خود مسلط نمائی. ۱۶ لکن او برای خود اسبهای بسیار نگیرد و قوما بمصر پس نفرستد تا اسبهای بسیار برای خود بگیرد چونکه خداوند بشما گفته است بار دیگر بآن راه برنگردید. ۱۷ و برای خود زنان بسیار نگیرد مبادا دلش منحرف شود و نقره و طلا برای خود بسیار زیاده نیندوزد. ۱۸ و چون بر تخت مملکت خود بنشیند نسخه این شریعت را از آنچه از آن نزد لاویان کهنه است برای خود در طوماری بنویسد. ۱۹ و آن نزد او باشد و همه روزهای عمرش آنرا بخواند تا بیاموزد که از یهوه خدای خود بترسد و همه کلمات این شریعت و این فرایض را نگاه داشته بعمل آورد. ۲۰ مبادا دل او بر برادرانش افراشته شود و از این اوامر بطرف چپ یا راست منحرف شود تا آنکه او و پسرانش در مملکت او در میان اسرائیل روزهای طویل داشته باشند.

باب هجدهم

۹ چون بزمینیکه یهوه خدایت بتو میدهد داخل شوی یاد مگیر که موافق رجاسات آن امتها عمل نمائی. ۱۰ و در میان تو کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را از آتش بگذراند و نه فالگیر و نه غیبگو و نه افسونگر و نه جادوگر. ۱۱ و نه ساحر و نه سؤال کننده از اجنه و نه رمال و نه کسیکه از مردگان مشورت میکند. ۱۲ زیرا هر که این کارها را کند نزد خداوند مکروه است و بسبب این رجاسات یهوه خدایت آنها را از حضور تو اخراج میکند. ۱۳ نزد یهوه خدایت کامل باش. ۱۴ زیرا این امتهائیکه تو آنها را بیرون میکنی به غیبگویان و فالگیران گوش میگیرند و اما یهوه خدایت ترا نمیگذارد که چنین بکنی. ۱۵ یهوه خدایت نبی را از میان تو از برادرانت مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید او را بشنوید. ۱۶ موافق هر آنچه در حوریب در روز اجتماع از یهوه خدای خود مسئلت نموده گفתי آواز یهوه خدای خود را دیگر نشنوم و این آتش عظیم را دیگر نبینم مبادا بمیرم. ۱۷ و خداوند بمن گفت آنچه گفتند نیکو گفتند. ۱۸ نبی را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه باو امر فرمایم بایشان خواهد گفت. ۱۹ و هر کسی که سخنان مرا که او باسم من گوید نشنود من از او مطالبه خواهم کرد. ۲۰ و اما نبی که جسارت نموده باسم من سخن گوید که بگفتنش امر نفرمودم یا باسم خدایان

غیر سخن گوید آن نبی البته کشته شود. ۲۱ و اگر در دل خود گوئی سخنرا که خداوند نگفته است چگونه تشخیص نمائیم. ۲۲ هنگامیکه نبی باسم خداوند سخن گوید اگر آن چیز واقع نشود و بانجام نرسد این امریست که خداوند نگفته است بلکه آن نبی آنرا از روی تکبر گفته است و از او نترس.

باب بیست و یکم

۱۰ چون بیرون روی تا با دشمنان خود جنگ کنی و یهوه خدایت ایشانرا به دستت تسلیم نماید و ایشانرا اسیر کنی. ۱۱ و در میان اسیران زن خوب صورتی دیده عاشق او بشوی و بخواهی او را بزنی خود بگیری. ۱۲ پس او را بخانه خود ببر و او سر خود را بترشد و ناخن خود را بگیرد. ۱۳ و رخت اسیری خود را بیرون کرده در خانه تو بماند و برای پدر و مادر خود یکماه ماتم گیرد و بعد از آن باو درآمده شوهر او بشو و او زن تو خواهد بود. ۱۴ و اگر از وی راضی نباشی او را بخوایش دلش رها کن لیکن او را بنقره هرگز مفروش و باو سختی مکن چونکه او را ذلیل کرده. ۱۵ و اگر مردی را دو زن باشد یکی محبوبه و یکی مکروهه و محبوبه هر دو برایش پسران بزایند و پسر مکروهه نخست زاده باشد. ۱۶ پس در روزیکه اموال خود را بیسران خویش تقسیم نماید نمیتواند پسر محبوبه را بر پسر مکروهه که نخست زاده است حق نخست زادگی دهد. ۱۷ بلکه حصه مضاعف از جمیع اموال خود را بیسر مکروهه داده او را نخست زاده خویش اقرار نماید زیرا که او ابتدا قوت اوست و حق نخست زادگی از آن او میباشد. ۱۸ اگر کسیرا پسری سرکش و فتنه انگیز باشد که سخن پدر و سخن مادر خود را گوش ندهد و هر چند او را تأدیب نمایند ایشانرا نشنود. ۱۹ پدر و مادرش او را گرفته نزد مشایخ شهرش بدروازه محله اش بیاورند. ۲۰ و بمشایخ شهرش گویند این پسر ما سرکش و فتنه انگیز است سخن ما را نمیشنود و مسرف و میکسار است. ۲۱ پس جمیع اهل شهرش او را بسنگ سنگسار کنند تا بمیرد پس بدی را از میان خود دور کرده و تمامی اسرائیل چون بشنوند خواهند ترسید. ۲۲ و اگر کسی گناهیرا که مستلزم موت است کرده باشد و کشته شود و او را بدار کشیده باشی. ۲۳ بدنش در شب به دار نماند او را البته در همان روز دفن کن زیرا آنکه بر دار آویخته شود ملعون خدا است تا زمینرا که یهوه خدایت ترا بملکیت میدهد نجس نسازی.

باب بیست و هفتم

۹ پس موسی و لاویان کهنه تمامی اسرائیل را خطاب کرده گفتند. ۱۰ ای اسرائیل خاموش

باش و بشنو امروز قوم یهوه خدایت شدی. ۱۱ پس آواز یهوه خدایت را بشنو و اوامر و فرایض او را که من امروز بتو امر میفرمایم بجا آر و در آن روز موسی قومرا امر فرموده گفت. ۱۲ چون از اردن عبور کردید اینان یعنی شمعون و لاوی و یهودا و یساکار و یوسف و بنیامین بر کوه حَرزیم بایستند تا قومرا برکت دهند. ۱۳ و اینان یعنی راوبین و جاد و اشیر و زیبولون و دان و نفتالی بر کوه عیبال بایستند تا نفرین کنند. ۱۴ و لاویان جمیع مردان اسرائیل را باآواز بلند خطاب کرده گویند. ۱۵ ملعون باد کسیکه صورت تراشیده یا ریخته شده از صنعت دست کارگر که نزد خداوند مکروه است بسازد و مخفی نگاه دارد و تمامی قوم در جواب بگویند آمین. ۱۶ ملعون باد کسیکه با پدر و مادر خود بخفت رفتار نماید و تمامی قوم بگویند آمین. ۱۷ ملعون باد کسیکه حدّ همسایه خود را تغییر دهد و تمامی قوم بگویند آمین. ۱۸ ملعون باد کسیکه نابینا را از راه منحرف سازد و تمامی قوم بگویند آمین. ۱۹ ملعون باد کسیکه داوری غریب و یتیم و بیوه را منحرف سازد و تمامی قوم بگویند آمین. ۲۰ ملعون باد کسیکه با زن پدر خود هم بستر شود چونکه دامن پدر خود را کشف نموده است و تمامی قوم بگویند آمین. ۲۱ ملعون باد کسیکه با هر قسم بهایمی بخوابد و تمامی قوم بگویند آمین. ۲۲ ملعون باد کسیکه با خواهر خویش چه دختر پدر خود و چه دختر مادر خویش بخوابد و تمامی قوم بگویند آمین. ۲۳ ملعون باد کسیکه با مادر زن خود بخوابد و تمامی قوم بگویند آمین. ۲۴ ملعون باد کسیکه همسایه خود را در پنهانی بزند و تمامی قوم بگویند آمین. ۲۵ ملعون باد کسیکه رشوه گیرد تا خون بیگناهی ریخته شود و تمامی قوم بگویند آمین. ۲۶ ملعون باد کسیکه کلمات این شریعترا اثبات ننماید تا آنها را بجا نیارود و تمامی قوم بگویند آمین.

کتاب اول پادشاهان

باب اول

۱ و داود پادشاه پیر و سالخورده شده هر چند او را بلباس میپوشانیدند لیکن گرم نمیشد. ۲ و خادمانش ویرا گفتند بجهت آقای ما پادشاه باکره جوان بطلبند تا بحضور پادشاه بایستد و او را پرستاری نماید و در آغوش تو بخوابد تا آقای ما پادشاه گرم بشود. ۳ پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکو منظر طلبیده و آبیشک شونمیه را یافته او را نزد پادشاه آوردند. ۴ و آن دختر بسیار نیکو منظر بود و پادشاه را پرستاری نموده او را خدمت میکرد اما

پادشاه او را نشناخت.

باب سوم

۱ و سلیمان با فرعون پادشاه مصر مصاهرت نموده دختر فرعونرا گرفت و او را بشهر داود آورد تا بنای خانه خود و خانه خداوند و حصار اورشلیم را بهر طرفش تمام کند.

باب چهارم

۱ و سلیمان پادشاه بر تمامی اسرائیل پادشاه بود. ۲ و سردارانیکه داشت اینانند. ۲۱ و سلیمان بر تمامی ممالک از نهر (فرات) تا زمین فلسطینیان و تا سرحد مصر سلطنت مینمود و هدایا آورده سلیمانرا در تمامی ایام عمرش خدمت میکردند. ۲۶ و سلیمانرا چهل هزار آخور اسب بجهت عربهایش و دوازده هزار سوار بود. ۲۷ و آن وکلاء از برای خوراک سلیمان پادشاه و همه کسانیکه بر سفره سلیمان پادشاه حاضر میبودند هر یک در ماه خود تدارک میدیدند و نمیگذاشتند که بهیچ چیز احتیاج باشد. ۲۸ و جو و گاه بجهت اسبان و اسبان تازی بمکانیکه هر کس بر حسب وظیفه اش مقرر بود میآوردند. ۲۹ و خدا بسلیمان حکمت و فطانت از حد زیاده و وسعت دل مثل ریگ کناره دریا عطا فرمود. ۳۰ و حکمت سلیمان از حکمت تمامی بنی مشرق و از حکمت جمیع مصریان زیاده بود. ۳۱ و از جمیع آدمیان از ایتان ازراحی و از پسران ماحول یعنی حیمان و کلگول و دردع حکیمتر بود و اسم او در میان تمامی امتهائیکه باطرافش بودند شهرت یافت. ۳۲ و سه هزار مثل گفت و سرودهایش هزار و پنج بود.

باب ششم

۱ و واقع شد در سال چهار صدو هشتاد از خروج بنی اسرائیل از زمین مصر در ماه زیو که ما دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان بر اسرائیل بود که بنای خانه خداوند را شروع کرد. ۲ و خانه خداوند که سلیمان پادشاه بنا نمود طولش شصت ذراع و عرضش بیست و بلندیش سی ذراع بود.

باب هفتم

۱ اما خانه خودشرا سلیمان در مدت سیزده سال بنا نموده تمامی خانه خویشرا باتمام رسانید. ۲ و خانه جنگل لبنانرا بنا نمود که طولش صد ذراع و عرضش پنجاه ذراع و بلندیش سی

ذراع بود و آنرا بر چهار صف تیرهای سرو آزاد بنا کرد و بر آن ستونها تیرهای سرو آزاد گذاشت.

باب یازدهم

۱ و سلیمان پادشاه سولی دختر فرعون زنان غریب بسیاریرا از موآبیان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان و حتیان دوست میداشت. ۲ از امتهائیکه خداوند درباره ایشان بنی اسرائیلرا فرموده بود که شما بایشان درنیائید و ایشان بشما درنیایند مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود مایل گردانند، و سلیمان با اینها به محبت ملصق شد. ۳ و او را هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود و زنانش دل او را برگردانیدند. ۴ و در وقت پیروی سلیمان واقع شد که زنانش دل او را بپیروی خدایان غریب مایل ساختند و دل او مثل دل پدرش داود با یهوه خدایش کامل نبود.

۹ پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آنجهت که دلش از یهوه خدای اسرائیل منحرف گشت که دو مرتبه بر او ظاهر شده. ۱۰ او را در همین باب امر فرموده بود که پیروی خدایان غیر را ننماید اما آنچه خداوند باو امر فرموده بود بجا نیاورد. ۱۱ پس خداوند بسلیمان گفت چونکه اینعملرا نمودی و عهد و فرایض مرا که بتو امر فرمودم نگاه نداشتی البته سلطنترا از تو پاره کرده آنرا بنده ات خواهم داد. ۱۲ لیکن در ایام تو اینرا بخاطر پدرت داود نخواهم کرد اما از دست پسر آنرا پاره خواهم کرد. ۱۳ ولی تمامی مملکترا پاره نخواهم کرد بلکه یک سیطره بخاطر بنده ام داود و بخاطر اورشلیم که برگزیده ام به پسر تو خواهم داد. ۱۴ و خداوند دشمنی برای سلیمان برانگیزانید یعنی هدَد اَدومیرا که از ذریت پادشاهان اَدوم بود.

۲۳ و خدا دشمنی دیگر برای وی برانگیزانید یعنی رَزون بن الیداع را که از نزد آقای خویش هدَد عَزَر پادشاه صوبه فرار کرده بود.

۴۱ و بقیه امور سلیمان و هر چه کرد و حکمت او آیا آنها در کتاب وقایع سلیمان مکتوب نیست. ۴۲ و ایامیکه سلیمان در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد چهل سال بود. ۴۳ پس سلیمان با پدران خود خوابید و در شهر پدر خود داود دفن شد و پسرش رَجَبعام در جای او سلطنت نمود.

باب بیست و دوم

۱ و سه سال گذشت که در میان آرام و اسرائیل جنگ نبود. ۲ و در سال سوم یهوشافاط

پادشاه یهودا نزد پادشاه اسرائیل فرود آمد.

۵۰ و یهوشافاط با اجداد خود خوابید و با اجدادش در شهر پدرش داود دفن شد و پسرش یهُورام در جایش سلطنت نمود. ۵۱ و أَخْزَبَا ابن أَخَاب در سال هفدهم یهوشافاط پادشاه یهودا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و دو سال بر اسرائیل پادشاهی نمود. ۵۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود بجا می‌آورد و بطریق پدرش و طریق مادرش و طریق یَرُبْعَام بن نَبَات که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود سلوک مینمود. ۵۳ و بَعْل را خدمت نموده او را عبادت کرد و بر حسب هرچه پدرش عمل نموده بود خشم یهوه خدای اسرائیل را بهیجان آورد.

پایان